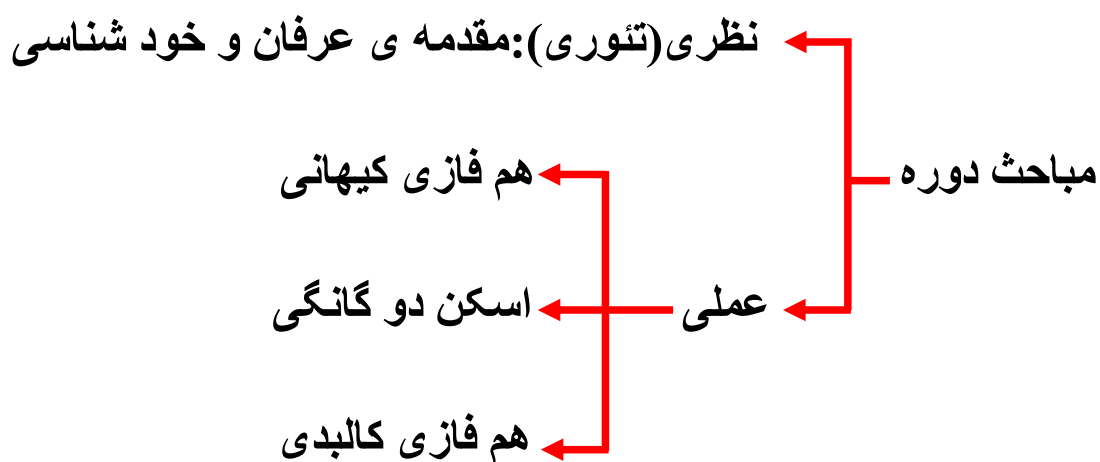


به نام خدا

جزوه حاضر، شامل آخرین تغییرات دروس دوره دو عرفان حلقه می باشد که به شکل رایگان به همه همراهان عرفان کیهانی تقدیم می گردد. (نسخه 5.1-90/6/15) (این شماره نسخه ها به دلیل احتمال اشکالاتی در متن و تصحیح آنها می باشد).

دوره ی دوم



هم فازی = یکتایی = هم آهنگی = یک سویی

اسکن دو گانگی = زیر ذره بین گذاردن رفتارهای دو گانه

واژه ی هم فازی یک واژه ی قراردادی است متشکل از هم + فاز واژه ای ساخته شده در عرفان کیهانی است

به معنای همتایی، همسویی، هماهنگی، هارمونی، یک سویی و یکتایی

هم فاز شدن: هماهنگ شدن هم سو شدن با جهان هستی

ما اعتقاد داریم جهان هستی یک موجود عظیم زنده است و هدفمند خلق شده است

الف - حافظه دارد (حافظه ی فیزیکی و شعوری)

1- حافظه ی فیزیکی کیهانی: به شکل نور و صدا و ...

تمام وقایع و اتفاقات هستی به شکل نور در هستی ثبت و ضبط می شوند
به عنوان مثال اگر ناظری در فاصله ی 2000 سال نوری از کره ی زمین باشد و به زمین نگاه کند وقایع
و اتفاقات 2000 سال پیش زمین را می بیند. بسیاری از ستارگانی که در آسمان می بینیم شاید میلیون
ها سال پیش از بین رفته باشند اما نور آنها تازه به ما رسیده است و ما آنها را می بینیم.
همچنین ثابت شده است که تمام اجسام جامد صداهای اطراف خود را ضبط می کند و روزی امواج
صوتی را از دل اجسام جامد می توان بیرون کشید.

2- حافظه شعوری کیهانی: هر شعوری که در هستی ساطع می شود نیز هرگز از بین نمی رود و در هستی

ضبط و ثبت می گردد که در دوره های بعد با آن آشنا خواهیم شد.

ب - روح دارد (با روح هستی در آینده آشنا می شویم)

ج - ذهن دارد (با ذهن هستی نیز در دوره های آینده آشنا می شویم)

د - شعور دارد (شعور کیهانی یا هوشمندی که در ترم یک با مفهوم آن آشنا شدیم)

بنابراین جهان هستی کاملاً زنده است و این موجود عظیم زنده کاملاً هدفمند خلق شده است و کاملاً هدفمند مسیری را طی
می کند.

ما به عنوان یک جزئی از هستی هدفمند، چقدر با کل خود در ارتباط هستیم. می توان این رابطه را همانند رابطه یک سلول از
یک وجود زنده دانست. ما همانند سلولی از پیکره عظیم هستی می باشیم. برای آنکه کل این وجود زنده بتواند مسیر خود را
طی کند، آیا هماهنگی ما با این کل لازم است یا خیر؟

چقدر با کل خود هماهنگیم؟ چقدر با هدف هستی آشنا و همراهیم؟ چقدر با هستی همفاز هستیم؟

به عنوان مثال: یک سلول از بدن من در مورد اهداف و آرمان های من آگاه نیست، آگاه نیست که کل وجود چه مسیری را طی
می کند اما بدون آنکه بداند می تواند به کل وجود در جهت رسیدن به این اهداف کمک کرده و یا او را از رسیدن به اهدافش
باز دارد. سلول تیروئید من می تواند با کل خود هماهنگ، همسو و همفاز نبوده پر کار و یا کم کار شود، تکثیر شود و سرطانی
شود و یا کم کار شود و باعث تحلیل رفتن عضوی از بدن گردد. این سلول حتی می تواند با این عدم هماهنگی و عدم همفازی
کل وجود را نابود کند.

ما نیز اگر با پیکره هستی همفاز باشیم می توانیم کل پیکره هستی را در رسیدن و نیل به سوی این هدف یاری کنیم و خود نیز
در این کمال سهیم باشیم. همچنین با عدم هماهنگی و هم فازی خود می توانیم به کل این پیکره آسیب هایی را وارد کنیم (که
البته در آن زمان هستی با ما به مقابله بر میخیزد و مسیر خود را پیش می رود)

چه داند جزء راه کل خود را مگر هم کل فرستد رهنمونم

بکش ای عشق کلی جزء خود را که اینجا در کشاکش ها زبونم

اگر جهان هستی را یک ارکسترسمفونیک بزرگ فرض کنیم که در حال نواختن یک سمفونی است، ما به عنوان یک نوازنده می توانیم به نواختن این سمفونی کمک کنم، اما اگر با این ارکستر بزرگ هماهنگ نباشیم و با ساز خود آهنگ دیگری را بنوازیم، حاصل دسترنج ما کار تمام ارکستر را خراب می کند.

برای مثال هزاران سال زمان لازم است تا یک جنگل طبیعی بوجود بیاید و تمام عوامل طبیعی در این راه تلاش می کنند تا خاکی حاصل خیز گردد، درختان رشد کنند و ... و انسان در عرض چند روز تماما آن را نابود می کند برای احداث یک جاده و ...

این به این معنیست که ما با هستی همفاز و هماهنگ نیستیم و کاملاً خلاف هدف آن حرکت می کنیم و حاصل دسترنج هزاران سال هستی را در عرض چند روز نابود می کنیم

کسی که در یک کشتی با میخ کف کشتی را سوراخ کند باعث غرق شدن کل کشتی می گردد و خود او نیز غرق می گردد. ما با آسیب زدن به هستی خود را نابود خواهیم کرد.

جهان هستی نیز از خودش در مقابل ما دفاع می کند و نمی گذارد ما نابودش کنیم، مثل بدنی که با یک سلول سرطانی مبارزه می کند و آن را از بین می برد.

و اما چه کنیم که با هستی همفاز شویم؟

اقوام اوپانیاشاد در سالها قبل به منظور ایجاد این هم فازی از ماترا استفاده می کردند. ماترا واژه های نامفهومی ست که معتقد بودند با تکرار آن با هستی همفاز و هماهنگ می شوند (با ریشه اصلی ماترا در دوره 8 آشنا خواهیم شد) گفته شد که هر فرد دارای فرکانس وجودی مخصوص به خود است بنابراین ماترا هر فرد باید منحصر به فرد باشد. اما ماترا در دهه اخیر جنبه تجاری پیدا کرد و شخصی به عنوان استاد تشخیص میداد که ماترای هر نفر چیست. ولی چه کسی می تواند این ماترا منحصر به فرد را تشخیص دهد و یا چه کسی می تواند از فرکانس وجودی افراد آگاه گردد؟ در دهه 80 میلادی در آمریکا طرفداران ماترا، همه روی یک پلاکارد ماترای خود را نوشتند و در یک تجمع این پلاکارد را بالا بردند. معلوم شد که استادانشان چند کلمه مشخص را به همه گفته بودند و نیز می گفتند که به کسی نگو و این ماترای توست در هند اقوامی هستند که جلوی پای خود را با یک جارو مرتب تمیز می کنند که مبادا حشره ای زیر پایشان باشد، اما نکته اصلی این جاست که آیا این کار صرفاً به شکل عادت در آمده است یا این دسته افراد به درک این موضوع رسیده اند که باید با کل پیکره هستی هماهنگ باشند.

بحث ما بحث عملکرد نیست بلکه بحث دیدگاه و نگاه است.

نگاه عاشقانه به تمام اجزای هستی حتی به یک مورچه، به یک سوسک...

ما می خواهیم زاویه دیدمان تغییر کند در واقع عینکی که از آن به هستی می نگریم عوض شود و به این ادراک برسیم که هستی تن واحده ی ماست

هر که چشمش در تماشا نقش بست عینک بدبینی خود را شکست

یا

بر دو چشمت داشتنی شیشه کبود لاجرم دنیا کبودت می نمود

می خواهیم به درک تن واحده هستی برسیم.

حلقه ی همفازی کیهانی ما را به این درک نزدیک تر می کند که
"فاینما تولو ا فثم وجه الله" به هر طرف که بنگریم عکس روی خداست

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

عارف از پرتو می در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آینه اوهام افتاد

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی ست که در جام افتاد

وقتی نور بی رنگ به منشور (منشور وجود) می تابد هفت رنگ رنگین کمان پدید می آیند این هفت رنگ همگی در بی رنگی

به یک اندازه سهیم و ارزشمندند. تمام تجلیات او که جلوه ی وجود به خود گرفته اند همه هم ارزش و برابرند

این حلقه نگاه ما را از نگاه ظاهر بین به نگاه باطن بین و سپس به نگاه ذات بین می رساند.

نگاه باطن بین نگاهی ست که در هر چیزی او را می بیند برای او تمام تجلیات جلوه ای از رخ یار هستند و همه در نهایت

عکس او هستند (وجه الله)...

نگاه ذات بین نگاهی ست که تمام تجلیات را مجازی دیده و به عدم بودن آنها پی می برد و در حقیقت در این نگاه عدم،

درک می شود.

همفازی کیهانی در طولانی مدت این نگاه را در ما ایجاد می کند.

با این تعریف که تمام هستی جلوه ی اوست و عکس اوست هتک حرمت به هر ذره کفر است، چون در واقع هتک حرمت به

هر ذره هتک حرمت به خالق آن است. اگر عکس شخصی را نگاه کنیم و بگوییم "چقدر زشت است" در واقع به فردی که در

عکس است توهین کرده ایم... همان گونه اگر وقتی به تجلیات او هتک حرمت کنیم به خود او کفر ورزیده ایم و کافر شده

ایم.

اصل: **عاشق در جمال معشوق خود عیب و زشتی نمی بیند.**

آیا می توانید فردی را تصور کنید که ادعای کمال و تعالی ندارد ولی از یک سوسک بترسد؟

ما نیز اگر ذره ای ادعای عاشقی داریم در جمال او (تجلیاتش) نباید عیبی ببینیم

بت خانه روم گرم تا جلوه ی بت بینم
چون نیک نظر کردم سیمای تو می بینم

چطور من باید به این درک برسم که اگر کسی پا روی یک مورچه میگذارد انگار بخشی از تن واحده مرا نابود کرده است؟

انگار خود مرا آزار داده است؟

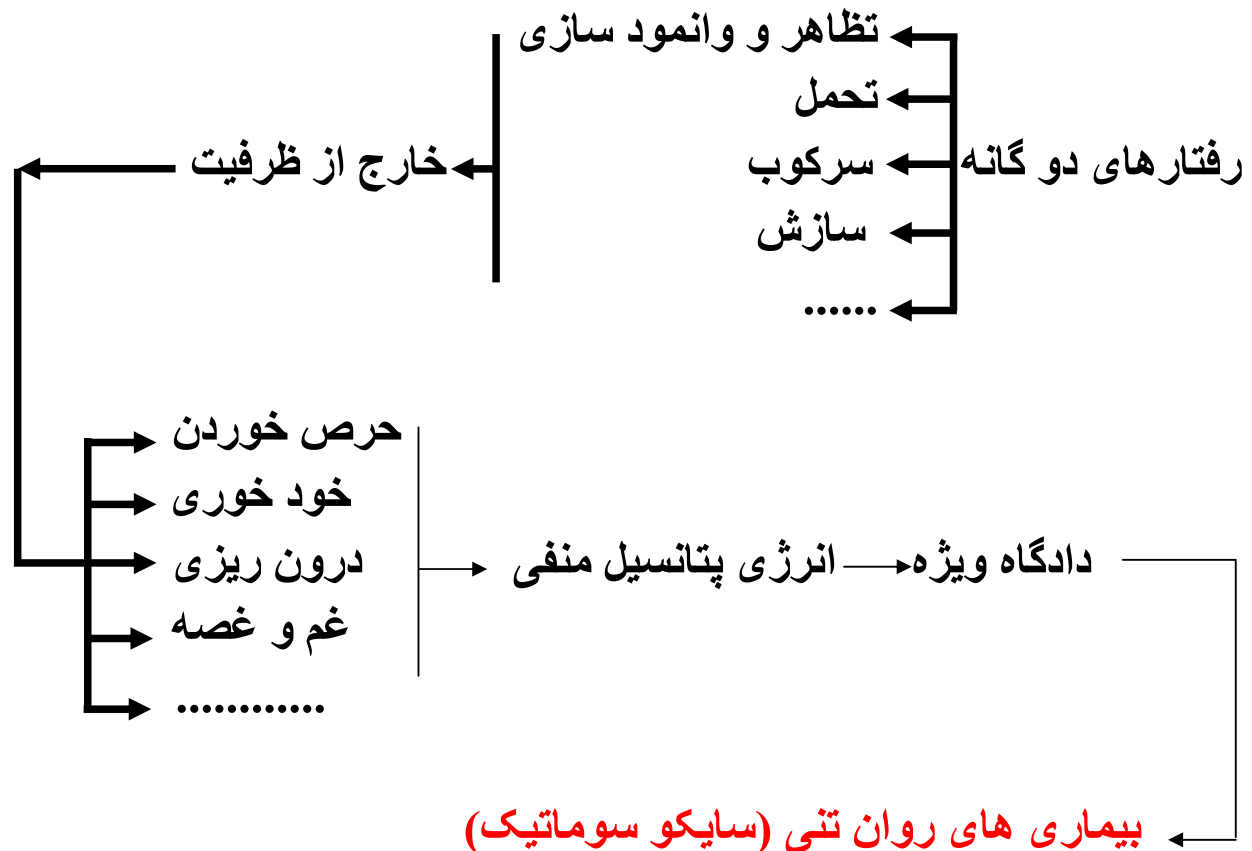
حلقه ی همفازی کیهانی

- 1- ممکن است در ارتباط همفازی قسمت هایی از بدن حسی مثل ویبره و لرزش داشته باشد .
 - 2- ممکن است در ارتباط صداهایی شنیده شود.
 - 3- ممکن است در ارتباط همفازی کیهانی جای یکی از تجلیات قرار بگیریم مثل درخت، گل، آسفالت، سوسک و... و وقایعی در همین ماجرا درک شود.
- ارتباط هم فازی کیهانی از آن دسته از ارتباطهایی است که همیشه به آن نیاز داشته و هرچه بیشتر در این حلقه قرار می گیریم، ابعاد بیشتری از درک تن واحده هستی، برای ما باز می گردد.

حلقه اسکن دوگانگی

رفتارهای دوگانگی بخش عمده‌ای از رفتارهای ما را تشکیل داده و به ما در انطباق با پیرامون و محیط کمک می‌کند. اما هر زمان که خارج از ظرفیت انسان باشد منجر به ایجاد انرژی پتانسیل منفی شده و موجب بیماری روان‌تنی می‌شود. کار رسیدگی به انرژی پتانسیل منفی از طریق دادگاه ویژه صورت گرفته و به دنبال آن، با توجه به میزان این انرژی، فرد محکوم به نوعی بیماری می‌شود که ممکن است بدون داشتن عارضه‌ی جسمی او را دچار ناراحتی کند و یا اینکه با عارضه‌ی جسمی نیز توأم باشد.

انسان در برخورد با وقایع بیرونی، در اکثر مواقع برای بهتر انطباق پیدا کردن با محیط، مجبور به برخوردی دوگانه می‌شود که مطلوب و دلخواه فرد نبوده و در نتیجه منجر به حرص خوردن، خودخوری و غم و اندوه و... شده و به دنبال آن نوعی انرژی منفی در شخص ایجاد می‌شود که آن را «انرژی پتانسیل منفی» می‌نامیم. وقتی که میزان این نوع انرژی منفی به حد معینی برسد، فرد از طرف دادگاه ویژه مورد محاکمه قرار گرفته و به‌طور یک‌جانبه محکوم می‌شود و حکم صادره به‌صورت بیماری روی محکوم اجرا خواهد شد؛ در این‌صورت بیمار با مشکلات جسمانی روبه‌رو می‌شود. برخی از این بیماری‌ها، عارضه بدنی خاصی ندارند ولی درد و ایجاد ناتوانی ناشی از آن را، فرد احساس می‌کند و چون عارضه‌ی فیزیکی مشخصی ندارند، پزشک به این دسته از بیماران اعلام می‌کند که مشکل آن‌ها عصبی بوده و یا به‌عبارتی تخصصی‌تر، به بیماری روان‌تنی و یا سایکوسوماتیک مبتلا هستند. اساس کار دادگاه ویژه همان‌گونه که ذکر شد، بر اساس سیستم خود پاداش دهی خاصی استوار شده است که افرادی را که از انجام رسالت کمال خود قصور کنند، درگیر می‌کند. این سیستم به‌نظر می‌رسد بر طبق فلسفه‌ی خلقت و کمال انسانی استوار است و به انسان می‌فهماند که برای اهداف بزرگی به‌وجود آمده، نه برای حرص خوردن، خود خوری، غم و غصه و محنت کشیدن. در دادگاه ویژه هیچ یک از دلایل ما در قبال ایجاد انرژی پتانسیل منفی مورد قبول قرار نمی‌گیرد.



برخی از بیماری های شایع روان- تنی در رابطه با دادگاه ویژه عبارتند از:

خود خوری	←	زخم معده
حرص و نگرانی	←	بیماری های قلبی
غم و غصه	←	گواتر
تضاد با محیط	←	کولیت
تضاد با خود	←	آکنه
تضاد ناشی از نفرت	←	آرتروز
....	←

این حلقه چند فاز دارد که به ترتیب اتفاق می افتند

- 1-شناسایی و خنثی سازی انرژی پتانسیل منفی موجود که هنوز به دادگاه ویژه نرفته است
- 2-تظاهر رفتارهای دوگانه (بیرون ریزی خود رفتارهای دوگانه)
- 3-بازخوانی پرونده های عمده بیماری های روان تنی و (اسکن دوره)
- 4-شیفت عمق وجودی به سمت وسعت بیشتر

5- تغییر تشعشع کلامی از منفی و شیفت آن به سمت مثبت (بر اساس مکانیسم سخن کز دل بر آید لاجرم بر دل نشیند) حلقه ی اسکن دو گانگی و حلقه ی همفازی کیهانی را ازین پس با هم می گیریم و این دو حلقه با هم در اتصال ها جاری می شوند

چرا بیمار می شویم؟

در هر دوره بحثی با نام "چرا بیمار می شویم؟" خواهیم داشت. در این دوره :

اسکن دوره

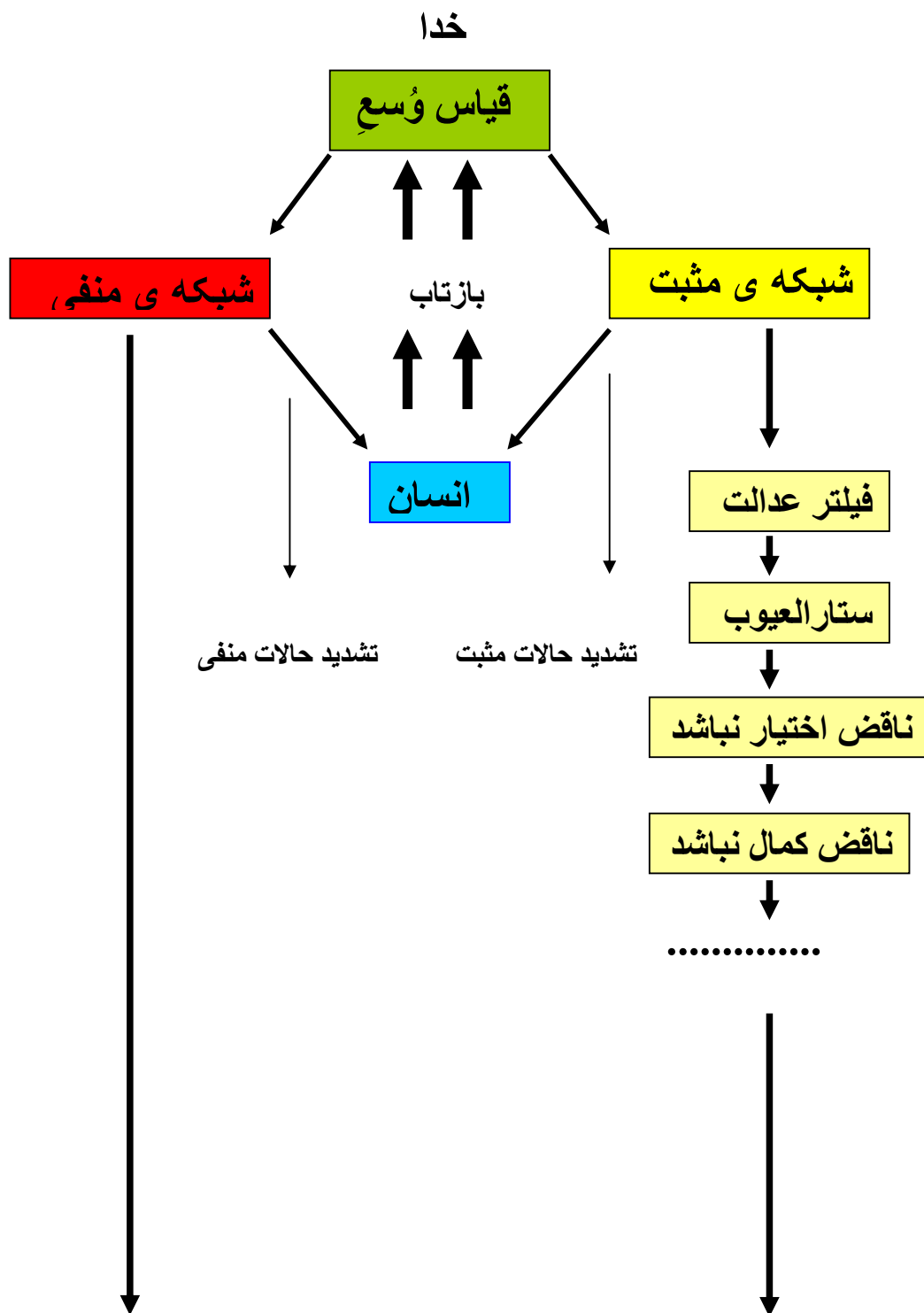
- اثر و نقش رفتارهای دو گانه در ایجاد بیماری
- اثر و نقش عدم همفازی کالبدی در ایجاد بیماری

در مورد بیماری های روان تنی مثلا کسی که خودخوری می کند دچار زخم معده یا زخم اثنی عشر می گردد. کسی که حرص و جوش می خورد دچار بیماری های قلبی عروقی می گردد. کسی که غصه می خورد دچار مشکلات تیروئید می گردد. کسی که دچار تضاد می شود مبتلا به کولیت و ...

قانون بازتاب

هر انسانی در هر لحظه، دارای بازتابی وجودی است که نتیجه ی پندار و گفتار و کردار اوست و می تواند مثبت یا منفی باشد. این بازتاب به عالم بالا انعکاس پیدا کرده و از یک فیلتر که وسع فرد را سنجش می کند، (لا یكلف الله نفساً إلاّ وسعها: هیچ کسی تکلیف ندارد مگر به اندازه ی وسع خود- بقره: 286) عبور کرده و متعاقب آن، بازتاب مناسبی را منطبق بر چارچوب عدالت، مثبت یا منفی برای آن تعیین می کند و به شبکه های مثبت و منفی ارجاع می دهد. شبکه ها نیز آن بازتاب را روی فرد پیاده می کنند «... یضل من یشاء و یهدی من یشاء...» (نحل: 93). برای مثال، طبق آیه ی زیر در مورد بازتاب منفی، خداوند در قرآن می فرماید که ما خودمان شیطان را بر فرد می گماریم. «وَمَنْ يَغْتَسِبْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (الزخرف: 36). « هر کس از رحمانیت الهی غافل شود، بر او شیطانی می گماریم که با او همراه و رفیق باشد. » عکس العمل بازتاب، در وهله ی اول، تشدید همان بازتاب را برای فرد ایجاد می کند و در وهله ی دوم، آگاهی مثبت و یا منفی را به نسبت بازتاب شخص برای او به وجود آورده و باعث هدایت و یا گمراهی شخص می شود. بنابراین، انسانی که خسیس است احتمال این که خسیس تر بشود خیلی بیش تر است تا این که خساست او کم تر شود و یا این که انتظار می رود آدم بدجنس، بدجنس تر شود و آدم آگاه، آگاه تر. لذا در قانون بازتاب آن چه که گفته می شود «... فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...» (فاطر: 8) به خوبی می توان فهمید که بر چه اساسی به کمک شبکه ها، ترتیب گمراهی یا هدایت انسان داده می شود؛ چگونه بر انسان شیطان گمارده می شود یا مشمول هدایت می شود. در شکل ساده ای رابطه ی انسان، خدا و شبکه ها نشان داده شده است.

در توضیحات زیر، راجع به هر یک از موارد مشروحه‌ی شبکه‌ی مثبت و منفی مطالب بیشتری را بررسی خواهیم کرد:



آگاهی مثبت



آگاهی در جهت رسیدن به شناخت
فهم و درک کمال و پی بردن به
فلسفه ی خلقت و راز آفرینش و
یافتن ارزش وجودی خود



آگاهی در جهت مثبت

و در جهت کمال

شناخت، فهم و درک کمال:

درک وحدت جهان هستی

درک انا الحق

درک جمال یار

درک حضور

درک هدفمندی خلقت

.....

آگاهی منفی



دانش قدرت نمایی، خودنمایی،
کسب تفوق و برتری نسبت به
دیگران، رسیدن به منافع
شخصی و اهداف دنیوی



آگاهی در جهت منفی

و در جهت ضد کمال

چگونگی رسیدن به قدرت:

قدرت نفوذ در دیگران

قدرت فکرخوانی

قدرت دیدن آینده

قدرت شخصیت خوانی

.....

دانش کمال = کلیه ی داشته ها و آگاهی های قابل انتقال به زندگی بعدی

فیلتر آگاهی‌هایی که ناقض عدالت باشد

شبکه‌ی مثبت، هرگز آگاهی‌هایی را که موجب نقض عدالت الهی شود، در اختیار انسان قرار نمی‌دهد. برای مثال، این شبکه اگر آگاهی در مورد سؤالات امتحانی را فاش کرده و در اختیار کسی بگذارد نقض عدالت شده است؛ و این کار را به‌طور قطع انجام نخواهد داد. پس اگر فردی توانست مانند چنین کارهایی را انجام دهد، مشخص است که آگاهی آن را فقط از شبکه‌ی منفی توانسته است دریافت کند و شبکه‌ی مثبت به‌طور مسلم چنین اطلاعاتی را در اختیار کسی قرار نمی‌دهد.

فیلتر آگاهی‌هایی که ناقض ستارالعیوبی باشد

شبکه‌ی مثبت، خود ستار العیوب بوده و عیب همگان را می‌پوشاند. بنابراین، غیرممکن است که اطلاعات مربوط به شخصیت و معایب افراد را در اختیار کسی قرار دهد؛ پس اگر فردی چنین آگاهی‌هایی دریافت می‌کند که مربوط به شخصیت دیگران است و می‌تواند با این اطلاعات عیب کسی را آشکار کرده و یا درون کسی را ببیند، به‌طور قطع و یقین این آگاهی از شبکه‌ی منفی است.

فقط خداوند است که از ذات انسان‌ها خبر دارد(إنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)(آل‌عمران: 119). به همین دلیل است که قضاوت در مورد انسان‌ها به‌طور مطلق، مختص خداوند است و کلیه‌ی قضاوت‌های انسانی، سطحی و ناقص است.

فیلتر آگاهی‌هایی که ناقض اختیار انسان باشد

فلسفه‌ی خلقت انسان، بر مبنای رسیدن انسان به کمال طراحی شده است، در این‌صورت عاملی که این هدف را تحقق می‌بخشد، اختیار انسان است. بدون وجود اختیار، هیچ مسئولیتی متوجه انسان نیست. پس اگر اختیار انسان مختل و مخدوش شود، نقشه و طرح عظیم خلقت به‌طور کامل عبث و بیهوده خواهد شد. بنابراین، شبکه‌ی منفی از راه‌های مختلف، در صد مخدوش کردن اختیار انسان است. یکی از این راه‌ها این است که آگاهی‌هایی را در اختیار او بگذارد که با استفاده از آن، نیازی به تفکر، تدبیر و انتخاب راه نداشته باشد و بار تصمیم‌گیری از دوش او برداشته شود. از آن‌جا که انسان نیز به‌شدت تمایل به حفظ منافع شخصی و راحت طلبی دارد؛ در نتیجه، بسیار مایل است که عاملی در کنار او باشد و به او همه‌ی راه‌ها را نشان داده و زحمت تحقیق و بررسی را از گردن او ساقط کند و در ضمن تضمین‌کننده منافع شخصی نیز باشد؛ از این رو انسان را وسوسه می‌کند تا تمایل زیادی به آن‌چه که بتواند بار تفکر و تحقیق را از گردن او بیاندازد، پیدا کند. مانند، طالع‌بینی و... در این راستا شبکه‌ی منفی نیز خدمات گسترده‌ای را ارائه می‌کند تا بتواند از انسان موجودی بی‌اراده و عروسک خیمه‌شب‌بازی بسازد و او را از درون تهی و خالی کند.

شبکه‌ی مثبت، آگاهی‌ها و راهنمایی‌های کلی مورد نیاز مسیر کمال را در اختیار انسان قرار می‌دهد و تصمیم‌گیری و انتخاب راه را در هر لحظه بر مبنای اختیار فردی، به انسان واگذار کرده است. این‌که انسان‌چه چیز بخرد؟ یا چه چیزی را بفروشد؟ با چه کسی ازدواج کند؟ آیا همسرش را طلاق بدهد و یا ندهد؟ و دو راهی‌هایی مانند این‌ها را پاسخ نخواهد گفت. زیرا که برسر همین دو راهی‌هاست که انسان آزمایش می‌شود و در اصل زندگی، متشکل است از بی‌نهایت دو راهی، از انتخاب یک جفت کفش تا انتخاب همسر و...؛ حال اگر قرار باشد به ما بگویند که چه بخر و چه بفروش و... آن‌گاه نقش انسان در این میانه چه خواهد بود؟

از طرفی دیگر، از دید ناظری که در جهان تک قطبی قرار دارد، بُعد زمان و مکان وجود ندارد، از این رو گذشته و آینده وجود نداشته و جهان هستی در صفر ثانیه به‌وجود آمده و پایان پذیرفته است، لذا هم اکنون اطلاعات گذشته و حال و آینده‌ی جهان در آن‌جا نزد او (جهان تک قطبی) موجود است. مطابق این نظریه، سرنوشت انسان مشخص است، ولی به انسان تحمیل نشده و آن‌چه وجود دارد، ماحصل اختیار انسان است و انسان، بی‌اراده و عروسک خیمه شب بازی به حساب نمی‌آید.

قدرت نفوذ در دیگران (فکرخوانی - مسخ افراد)

حریم انسان دارای محدوده‌ی مقدسی است زیرا تنها جایی است که خداوند از روح خود در آن دمیده و وجود انسان، خانه‌ی خدا (بیت‌الله) محسوب می‌شود؛ پس هیچ‌کس حق تجاوز به این حریم را ندارد و محدوده‌ای است که باید با تقدس و احترام به آن نزدیک شد.

یکی از حربه‌های شیطان، شکستن تقدس این حریم است تا به بهانه‌های مختلف مورد تجاوز قرار بگیرد. برای ترغیب به این عمل، توجیه‌های زیبایی وجود دارد مانند: فهمیدن مشکلات اشخاص و کمک به انسان‌ها و... که شخص را آماده تجاوز و نفوذ در دیگران کرده و پس از دست یابی به این قدرت و چشیدن طعم شیرین آن، افراد جذب آن شده و دیگر آن را رها نخواهند کرد.

این افراد با القاء این اندیشه که این قدرت‌ها از کرامت‌های الهی است و پاک بودن ضمیر آن‌ها باعث شده که بتوانند درون افراد را دیده و یا در آن نفوذ کنند و با چنین توجیه‌هایی، سرگرم یک بازی شیطانی می‌شوند که ضمن به خطر انداختن امنیت شخصی دیگران، زندگی خود آن‌ها را نیز به باد می‌دهد و مشغول کاری می‌شوند که برایشان، هیچ‌گونه کمالی را به ارمغان نخواهد آورد.

نفوذ در دیگران، بانیت‌های شیطانی‌زیر صورت می‌گیرد:

1- **نفوذ به منزله‌ی القاء اراده‌ی شخصی و مسخ افراد؛** این عمل خود به دو منظور انجام می‌گیرد:

الف- نفوذ به منزله‌ی القاء افکار

ب- نفوذ به منزله‌ی اعمال اراده

2- **نفوذ به منزله‌ی خواندن افکار**

3- **نفوذ به منزله‌ی خواندن شخصیت**

- قدرت خواندن شخصیت دیگران

بسیاری از جریان‌های فکری، در صدد تشویق انسان مبنی بر نفوذ در دیگران و خواندن شخصیت آن‌هاست و از آن‌جا که هر انسانی به‌طور قطع اشکالات و معایب شخصیتی خاص خود را دارد؛ لذا این عمل به نتیجه‌ی زیبایی ختم نمی‌شود و فقط باعث جدایی انسان‌ها از یکدیگر و سوق آن‌ها به سوی کثرت می‌شود، زیرا به قول حافظ:

هر که آمد به جهان، نقش خرابی دارد در خرابات بگویند، که هوشیار کجاست

خلاصه این‌که در درون انسان چیز زیبا و قشنگی برای خواندن وجود ندارد و باید همان‌گونه که خداوند با دید عیب پوش خود به ما نگاه می‌کند، ما هم به انسان‌ها همان‌طور نگاه کنیم تا در مقابل، معایب ما نیز پوشیده باقی بماند.

درک انا الحق

بیت‌الله فقط به انسان اطلاق می‌شود؛ زیرا تنها مکانی است که خداوند از روح خود در آن دمیده است (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي - سوره حجر: 29) لذا نزدیک شدن به حریم انسان‌ها، باید با تقدس کامل صورت گیرد و هیچ انسانی حق تجاوز به حریم دیگری را ندارد.

هر کس که به درک این موضوع نایل شود به درک انالحق رسیده و محرم و اهل بیت‌الله می‌شود.

محبوب، جمال خود به آدم بخشید سرّ حرّمش، به یار محرم بخشید
هر نقد، که درخزانه‌ی عالم بود سلطان به کرم، به جزء عالم بخشید

درک وحدت جهان هستی

رسیدن به درک وحدت حاکم بر جهان هستی و این‌که همه‌ی ذرات عالم در یک پیوستگی و ارتباط تنگاتنگی نسبت به یکدیگر قرار دارند؛ یکی از اهداف دنیای عرفان است. در واقع جهان هستی یک پارچه بوده و وحدت و یکپارچگی بر آن حاکم است. هیچ جزیی نمی‌تواند بدون وجود سایر اجزا وجود داشته باشد. اما عارف در دنیای خود از نقطه‌نظر دیگری این موضوع را می‌بیند و جهان هستی را تجلی و عکس روی یار می‌بیند.

تو آینه‌ی جمال اوایی و آینه‌ی تو، همه‌ی جهان است

درک جمال یار

در عالم عشق، قانونی وجود دارد که میزان و ملاک ارزشمندی برای تشخیص عاشقی است. این قانون مبنی بر این است:

"عاشق در جمال معشوق، نمی‌تواند عیبی ببیند"

داستان لیلی و مجنون به خوبی این درس را به انسان می‌دهد. زمانی که داستان این عشق بر سر زبان‌ها افتاد، هرکسی در این تصور بوده است که لیلی باید چه زیبارویی باشد که مجنون را چنین آواره دشت و بیابان کرده است، لذا همه خواهان دیدن روی او بودند؛ تا آن‌جا که خلیفه دستور می‌دهد لیلی را به دربار بخوانند تا او را از نزدیک ببیند که این چه جمالی است که خالق چنین عشق بزرگی است. اما زمانی که خلیفه لیلی را ملاقات کرد از دیدن قیافه لیلی حیرت کرد زیرا در مقابل خود دختری بسیار معمولی دید. پس به او گفت: این تو هستی که مجنون را چنین آواره‌ی دشت و بیابان کرده‌ای، در حالی که تو از سایرین زیباتر نیستی. لیلی در جواب خلیفه، این حقیقت بزرگ را فاش کرد که این چشم مجنون است که باعث به‌وجود آمدن چنین عشق بزرگی شده و دیدگان عاشق اوست که نمی‌تواند عیب‌های مرا ببیند و خالق این عشق است. کسی که چشمی مثل چشم مجنون داشته باشد، هر دو عالم را به راحتی طی می‌کند زیرا که عیبی را در آن نمی‌تواند ببیند.

گفت لیلی را خلیفه، کان تویی کز تو مجنون شد، پریشان و غوی
از دگر خوبان، تو افزون نیستی گفت خامُش، چون تو مجنون نیستی
دیده‌ی مجنون، اگر بودی تو را هر دو عالم، بی‌خطر بودی تو را

مولانا

عاشق به وحدت می‌رسد و غیراز معشوق خود را نمی‌خواهد. در واقع عاشق موحد می‌شود و غیراز یار خود را طلب نمی‌کند. هر که را به او نشان بدهند، باز هم نگاه او فقط به سمت معشوق خود است.

عاشق از تجربه‌ی عشق خود، به وحدت می‌رسد و موحد می‌شود. در واقع یکی از اهداف عشق زمینی رسیدن به همین درک است :

خاموش کن و چندین، غمخواره مشو آخر آن نفس که عاشق شد، اماره نخواهد شد

مولانا

درک حضور

شوق وصل در وجود عاشقانش، وجدی غیرقابل تصور بر می‌انگیزد. وصل او در این برهه از زندگی، که در مسیر «البه راجعون» به سوی او می‌رویم؛ همان درک حضور است که انسان بالاتر از آن را نمی‌تواند تجربه کند. پس نهایت درجه‌ی وصل در جسم، رسیدن به درک حضور اوست .

درک هدفمندی خلقت

رسیدن به درک این موضوع که خلقت بر اساس نقشه‌ی هدفمندی صورت گرفته، انجام کار عبث و بیهوده از خداوند محال بوده و خلقت نیز با طرحی هوشمندانه و منظوری متعالی تحقق پیدا کرده است.

نحوه‌ی تشخیص آگاهی‌های شبکه‌ی مثبت و منفی

همان‌گونه که در تقسیم‌بندی فوق دیده می‌شود، بسیاری از قدرت‌هایی که انسان به آن‌ها دل بسته و به شدت دنبال می‌کند و برای به دست آوردنش سال‌ها وقت سپری می‌کند، همگی اهدایی شبکه‌ی منفی هستند و شبکه‌ی مثبت محال است که حتی یکی از آن‌ها را در اختیار اشخاص بگذارد، زیرا نقض‌کننده ستارالعیوب بودن، عدالت الهی، اختیار انسان و... است. به هر حال شبکه‌ی مثبت فقط آگاهی‌های کمال را در اختیار انسان می‌گذارد و نه چیز دیگری را. بدون شک یکی از شیرین‌ترین تجارب در دنیای عرفان، دریافت آگاهی است. پرشدن خلاء ناآگاهی با آگاهی ناب الهی که خود لذتی غیرقابل توصیف دارد و می‌تواند انسان تشنه را سیراب کند. اما گاهی این تشنگی به قدری زیاد است که امکان دارد او هر جامی را با هر محتوایی سر بکشد؛ بدون توجه به این‌که این شراب اهدایی، ممکن است از شبکه‌ی منفی باشد .

کلیه‌ی اطلاعات ماورایی که انسان به دست می‌آورد، یا از شبکه‌ی مثبت است و یا از شبکه‌ی منفی.

اطلاعات شبکه‌ی مثبت، انسان را در جهت کمال هدایت کرده و راه رسیدن به وحدت را با جهان هستی برای او فراهم می‌کند. از پیامدهای این هدایت، رسیدن به شادی درونی، آرامش و... است. اطلاعاتی که در جهت خودنمایی و منافع شخصی، نحوه‌ی تسلط و نفوذ در دیگران و فکرخوانی است و نیز کلیه‌ی اطلاعاتی که نقض‌کننده عدالت الهی، اختیار انسان و ستارالعیوب بودن پروردگار شده و باعث بر هم زدن امنیت خصوصی دیگران شود و ایجاد کثرت کند، از شبکه‌ی منفی است و شبکه‌ی مثبت، هرگز چنین اطلاعاتی را در اختیار افراد قرار نمی‌دهد.

از پیامدهای استفاده دانسته و یا ندانسته از اطلاعات شبکه‌ی منفی، رسیدن به اضطراب و ناآرامی، افسردگی، ناامیدی، غم‌واندوه، احساس تنهایی و... است. گذشته از این موارد، کلیه‌ی اطلاعاتی که ایجاد ترس و وحشت، دلهره و اضطراب، یأس و ناامیدی، غم و اندوه و افسردگی و... در انسان کند، چه در خواب و چه در بیداری، به‌طور قطع از شبکه‌ی منفی است.

کمال و قدرت

اطلاعات و آگاهی‌هایی را که انسان می‌تواند به زندگی بعدی انتقال دهد، مهم‌ترین بخشی است که در عرفان حلقه مورد بررسی قرار می‌گیرد. برنامه‌ریزی برای حرکت در مسیر کمال که در دنیای عرفان به آن سیر و سلوک گفته می‌شود، بستگی به شناسایی مسیر دارد، تا به‌طور دقیق اطلاع داشته باشیم که در این مسیر، چه چیزهایی مورد نیاز است و بدین وسیله ضمن صرفه جویی در وقت، همه‌ی آن‌چه که مورد نیاز است، تدارک دیده شود. پس لازم است اطلاعاتی در باره‌ی زندگی‌های بعدی نیز داشته باشیم؛ برای مثال، زندگی بعدی ما در لامکانی ادامه پیدا می‌کند و در آن، ما ابعاد مکان را از دست داده و قادریم در آن واحد در هر جایی حاضر باشیم و در آن‌جا، فقط بعد زمان بر ما حاکم خواهد بود. با توجه به توضیحات فوق، اگر داشته‌های انسان را شناسایی و دسته بندی کنیم، می‌توانیم تشخیص دهیم که کدام یک از این داشته‌ها در زندگی بعدی کاربرد خواهد داشت.

داشته‌های زمینی شامل دانش‌ها، قدرت‌ها، توان‌ها و تخصص‌ها، کلیه‌ی اطلاعاتی است که برای زندگی روزمره مورد نیاز بوده و بدون وجود آن‌ها، امکان زندگی برای انسان دشوار می‌شد و حاصل عمر انسان، کسب این دانش‌ها و اطلاعات است. برای مثال، دانش اقتصاد، فن و تکنیک حسابداری، دانش طراحی ماشین، رایانه، ساختمان، هواپیما و... هیچ یک از موارد ذکر شده در زندگی بعدی کاربردی ندارند؛ و فقط در صورتی که در این زندگی منجر به فهم و درک کمال بشوند، مفید و مؤثر بوده و در غیراین صورت رنج بیهوده تلقی می‌شود. به‌عبارتی دیگر، ما در یک بازی زمینی شرکت داریم تا بلکه با تجربه‌های ناشی از این بازی، بتوانیم به درک مظاهر گوناگون کمال برسیم. بنابراین، قدرت‌ها و توان‌هایی که انسان بر اثر ورزش، تمرین و ممارست به دست می‌آورد؛ مانند قدرت وزنه برداری، پرش، اسکی، مهارت ماشین نویسی، رانندگی، آرایشگری و... هیچ کدام از این‌ها در زندگی بعدی به درد ما نخورده و مورد استفاده‌ای ندارند؛ فقط نتیجه‌های ناشی از این تجارب است که در خدمت رسیدن ما به هدف اصلی از آمد و رفت ما به این جهان است. برای مثال ما ورزش می‌کنیم و قدرتمند می‌شویم تا بیمار نشده و سالم باشیم و در نتیجه بهتر و راحت‌تر بتوانیم به چارچوب کمال بیندیشیم. در حرفه‌ای توانمند می‌شویم تا نانی به‌کف آورده و در کنار آن بتوانیم پاسخی برای کمال خود پیدا کنیم که بدون چنین پاسخی، آمد و رفت ما عبث و بیهوده خواهد بود.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

داشته‌هایی را که به‌اصطلاح، ماورایی نام‌گذاری کرده‌ایم، شامل قدرت‌های ماورایی مانند فکر خوانی، آینده‌بینی، شخصیت خوانی و... هستند که هیچ یک از این موارد، مورد استفاده‌ای در زندگی بعدی نخواهند داشت در حالی که برای کسب آن‌ها، سال‌های متمادی از وقت انسان هدر رفته است.

بخش دیگری از دانش‌های ماورایی، دانش کمال است که شامل کلیه‌ی آگاهی‌هایی است که در مسیر کمال به آن‌ها نیازمند هستیم و همان‌گونه که بررسی خواهد شد، تنها بخشی از داشته‌های انسان را تشکیل می‌دهد که قابل انتقال به زندگی بعدی است. این

داشته‌ها فقط آن بخش از ادراکات انسان را تشکیل می‌دهد که در حیطه‌ی کمال مطرح است؛ مانند درک انالحق، درک وحدت، درک جمال الهی و....

همان‌گونه که به‌طور مختصر اشاره شد، هیچ یک از داشته‌های زمینی انسان، قابل انتقال به زندگی بعدی نیست. برای مثال، اگر انسان تسلط کامل به علم اقتصاد، حسابداری، روان‌شناسی، رایانه و... داشته باشد، در زندگی بعدی هیچ‌گونه ارزشی نداشته و فاقد هر نوع کاربردی هستند. این داشته‌ها فقط به‌عنوان واقعیت‌هایی در زندگی کنونی به‌کار گرفته شده، تا ضمن گذران زندگی، انسان با استفاده از آن‌ها به حقایق دیگری دست پیدا کند.

به‌همین صورت، هرگونه قدرت و مهارت بدنی نیز در زندگی بعدی کاربردی ندارد؛ برای مثال، شخص وزنه برداری که وزنه‌ی چند صد کیلوگرمی را بلند می‌کند و یا ورزشکاری که چند متر رکورد پرش دارد، هیچ یک از این توان‌ها را در زندگی بعدی نمی‌تواند به‌کار بگیرد و این توان‌ها در این زندگی در خدمت کسب سلامتی و تندرستی او بوده‌اند تا بتواند با داشتن تن سالم و عمر طولانی‌تر، به چگونگی و راز خلقت پی ببرد. همچنین قدرت‌های ماورایی انسان نیز مانند طالع‌بینی، فکرخوانی و شخصیت‌خوانی، طی‌الارض و... در زندگی بعدی مورد استفاده‌ای ندارند. برای مثال اگر انسان طی‌الارض کند، در زندگی بعدی به علت این‌که فاقد بُعد مکان است و جایجا شدن آنی برای همه‌ی کالبدهای ذهنی میسر است، هیچ‌گونه ارزشی نخواهد داشت؛ درحالی‌که ممکن است بخش زیادی از عمر خود را صرف به دست آوردن آن کرده باشد و یا دیدن آینده، خواندن فکر دیگران و... همه‌ی این چیزها در آن‌جا برای همه امکان‌پذیر است و این قدرت‌ها دیگر ارزشی نخواهند داشت زیرا در آن زندگی قرار است، انسان تجارب ارزشمندتری را کسب کند. با این توضیحات، نتیجه می‌گیریم که هیچ‌نوع قدرتی قابل انتقال به زندگی بعدی نیست.

بخش دیگر دانش‌های ماورایی، دانش کمال است که تنها بخشی است که به زندگی بعدی انتقال پیدا می‌کند و سواد و داشته ما در آن‌جا به حساب می‌آید و شامل ادراکاتی است که در بالا به آن‌ها اشاره شد؛ درک وحدت، درک انا الحق و... آگاهی‌های مربوط به این ادراکات که فقط از طریق شبکه‌ی مثبت در اختیار انسان قرار می‌گیرد.

بخش دیگری که از نتیجه‌گیری اعمال انسان حاصل می‌شود، در خدمت رسیدن به ادراکاتی است که هم اکنون توضیح داده شد. در این‌جا برای روشن شدن نتیجه‌ی اعمال، به‌ذکر مثالی می‌پردازیم. فرض کنید که دانش‌آموزی تاکنون از درس دیکته، صدها بار نمره‌ی صفر گرفته است؛ زمانی که این دانش‌آموز موفق شد از این درس، نمره‌ی بیست بگیرد، در این‌صورت آیا نمره‌های صفر گذشته‌ی او اهمیتی خواهد داشت؟ و یا برعکس دانش‌آموزی که همیشه نمره بیست از امتحان خود می‌گرفته است، حالا صفر بگیرد؛ آیا دیگر اهمیتی دارد که او همیشه بیست می‌گرفته است؟

پس نتیجه‌ی اعمال انسان و پایان‌نامه‌ای که او برای خود از بازی دنیا می‌نویسد، دارای اهمیت است و نه خود اعمال.

در نتیجه، ماحصل همه‌ی زندگی انسان در میزان درک او از دانش کمال و نتیجه‌گیری اعمال او خلاصه می‌شود. لذا همه‌ی داشته‌های انسان را می‌توان در دو دسته‌ی کلی کمال و قدرت خلاصه کرد و نتیجه گرفت که فقط در این راستا دانش کمال است که ارزش پی‌گیری دارد و قدرت به هرگونه‌ای که باشد، زوال‌پذیر است و عمر انسان را بر باد داده، گاهی نیز موجب فریب او می‌شود و تحت نام کرامات باعث می‌شود که ما در خدمت شبکه‌ی منفی قرار بگیریم. مولانا قدرت را به حلوا تشبیه کرده، آن را خوراک کودکان می‌داند و توصیه می‌کند تا صبر کرده از خوردن آن پرهیزیم تا اصل ماجرا که درک کمال است، از راه برسد.

گر سخن خواهی که گویی چون شکر
صبر کن از حرص و این حلوا مخور
صبر باشد، مشتهای زیرکان
هست حلوا، آرزوی کودکان
هرکه صبر آورد، گردون بررود
هرکه حلوا خورد، واپس تر رود

(مولانا)

کرامات، مجموعه‌ی چیزهایی است که انسان را به کمال برساند و آن چیزها، فقط آگاهی و ادراک توان بالقوه‌ی الهی است؛ یعنی در مسیر کمال از کسی پرسیده نمی‌شود که چه قدرتی دارد؟ بلکه سؤال می‌شود، به چه آگاهی‌هایی رسیده و به چه درکی نایل شده است؟

تعریف روشن‌بینی

روشن‌بینی یعنی روشن دیدن و رسیدن به وضوح دید، در مورد جهان هستی و فلسفه‌ی خلقت و این‌که از کجا آمده‌ایم؟ به چه منظوری آمده‌ایم؟ به کجا می‌رویم و چه هدفی را دنبال می‌کنیم؟ روشن‌بینی یعنی چشم بصیرت پیدا کردن و توانایی درک معرفت یافتن و رسیدن به قابلیت خواندن کتاب جهان هستی که کتاب مبین و آیات آشکار خداوند است.

روشن‌بینی نتیجه‌ی ارتباط و اتصال به شبکه‌ی مثبت است و چیزی نیست که بتوان بیهوده ادعای آن را داشت، نمی‌توان به زور به آن رسید و در دنیای عرفان و معرفت و شهود و اشراق قابل حصول است. در بعضی از مکاتب، تبعات اتصال به شبکه منفی را «روشن‌بینی» می‌خوانند و آن را وسیله‌ی قدرت‌نمایی و اعمال برتری بر دیگران قرار داده، موجب انحراف فکری برای خود و دیگران می‌شوند که در بحث «کمال و قدرت» و «شبکه‌های مثبت و منفی» به آن‌ها اشاره شده است و در این‌جا نیز اشاره‌ی مختصری به آن‌ها می‌کنیم.

- آن‌چه که نفوذ در حریم مقدس دیگران باشد؛ مانند فکرخوانی، مسخ و...
- آن‌چه که ستارالعیوب بودن را نقض کند؛ مانند قدرت شخصیت‌خوانی، برملا کردن عیب و اسرار دیگران و...
- آن‌چه که اختیار انسان را نقض کند؛ مانند قدرت مسخ دیگران و...
- آن‌چه که حوادثی را به انسان تحمیل کند؛ مانند طلسم و جادو و...
- آن‌چه که عدالت الهی را نقض کند؛ مانند طالع‌بینی و...
- آن‌چه که از طریق کار با «مِن دُونِ اللَّهِ» (غیر از خدا) به دست می‌آید؛ مانند کمک گرفتن و همکاری با روح، جن و... به جای خداوند (نقض پیمان ای‌ک‌نستعین) (فاتحه: 5).

هشدار مهم: همه‌ی علاقمندان به کمال و تعالی باید آگاهی لازم برای تشخیص کمال و قدرت را داشته باشند و فرق آن‌ها را به خوبی بدانند تا به دام شبکه‌ی منفی اسیر نشوند که رهایی از آن، کاری بسیار دشوار است.

ارتباط هم فازی کالبدی

کالبد های ما مدیران وجودی ما هستند که هر کدام مدیریت قسمتی را بر عهده دارند. برای مثال کالبد ذهنی: مدیریت ادراکات، کالبد روانی: مدیریت احساسات و ...

این مدیران نیز باید در هماهنگی و همفازی با یکدیگر باشند.

اداره ای را در نظر بگیرید که هر واحد کار خودش را بکند و با هم هماهنگ نباشند.

یا شهری که اداره برق برای خودش یک خیابان را بکند، اداره آب برای خودش، اداره گاز برای خودش و

این یعنی عدم همفازی بین مدیران.

همفازی کالبدی نیز ایجاد هماهنگی و همفازی بین کالدهای مختلف می باشد.

دلایل بهم خوردن هم فازی کالبدی مصرف مشروبات الکلی و روان گردانها و مواد مخدر و ... و نیز هرگونه عادت به هر چیزی (حتی عادت به خوردن چای در یک ساعت مشخص) همفازی کالبدی را به هم می زند. یکی از فلسفه های روزه، همین ترک عادت می باشد.

اوج بهم خوردن همفازی کالبدی فرد را به سمت جنون آنی می کشد.

حلقه ی هم فازی کالبدی را فقط در کلاس می توانیم با چشم باز تست می کنیم . **در خارج از کلاس فقط باید با چشم بسته** انجام شود.

به این خاطر در کلاس با چشم باز انجام می دهیم که اشانتیونهای دیگری نیز همراه با آن اجرا می شود. مثلا

1 - رد تشخیص بیماری ها توسط هاله بینی با چشم غیر مسلح

در کلاس پس از اعلام حلقه ممکن است هاله ها رویت شوند و دیده می شود که هر کس هاله مربی را با رنگی می بیند این بدین معناست که تمام رنگ ها در هاله افراد وجود دارد

2- درک مجاز و درک یوم المجادله

ممکن است تغییر چهره هایی مشاهده شود (برای درک یوم المجادله که در دوره 4 در مورد آن بحث هایی را مطرح می کنیم).

این تغییر چهره ها همچنین به این معنی است که انسان از ابعاد بیشماری تشکیل شده است و فقط این پوست و گوشت و استخوان نیست.

در خارج از کلاس فقط با چشم بسته انجام می دهیم.

جلسه دوم

انا لله و انا اليه راجعون

در این آیه از قرآن آمده است : آنهایی که وقتی مصیبتی بر ایشان وارد می شود می گویند انا لله و انا اليه راجعون....

مصیبت به معنای رنج و سختی نیست ، کلمه ی مصیبت به معنای هر آن چیزی است که اصابت می کند.

با این تعریف تولد ، مرگ ، ازدواج و ... همه مصیبت هستند.

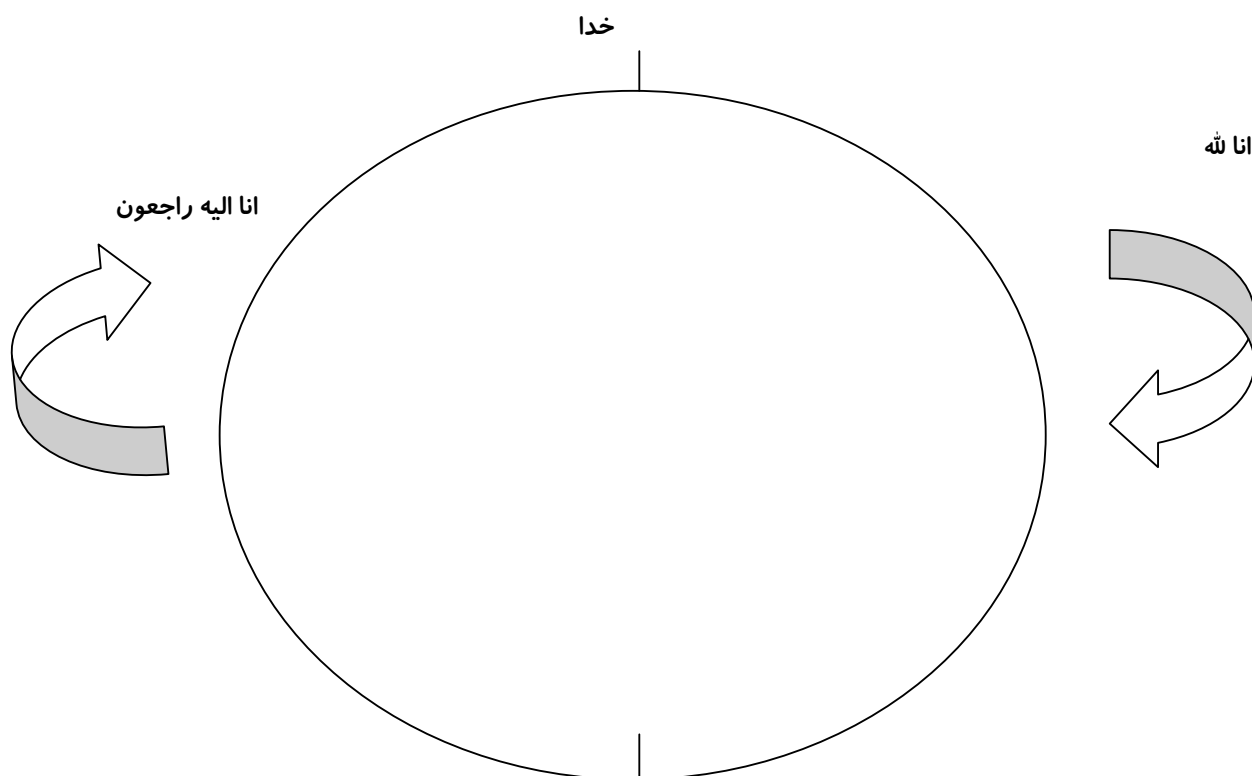
پس منظور از این آیه آن نیست که تنها در سختی ها باید به یاد خداوند بود بلکه در لحظه لحظه ی زندگی یادمان باشد که از

اویسیم و روانیم به سوی او ، اما به واسطه ی بینش اشتباه همواره بیشتر در سختی ها از خداوند یاد می شود تا در شادی ها.

اکثر ما بعد از شنیدن آیه انا لله و انا اليه راجعون ناخودآگاه به یاد مرگ می افتیم ، در حالی که این آیه بدین معناست که "ما

از خداییم و به سمت او باز می گردیم".

این تعریف را به شکل یک دایره نشان می دهیم :



در این آیه استثنایی هم وجود ندارد ، گفته شده همه به سوی او باز می گردیم نه فقط انسان های متعالی و اولیا ، بلکه همه ما به سوی او باز می گردیم.

سوال : پس چرا در قرآن آیه ای وجود دارد مبنی بر اینکه مثلاً عده ای در جهنم جاودانه هستند؟

پاسخ : پاسخ کامل این سوال در دوره ی 4 بررسی میشود اما در همین جا هم اگر بخواهیم کوتاه به این پرسش پاسخ بدهیم باید بگوییم که ما در چرخه ی انا لله و انا الیه راجعون و در طی مسیر رسیدن به او زندگی های مختلفی را طی می کنیم که یکی از این زندگی ها جهنم است ، در این چرخه از مقطعی به بعد ما لازمان (فرازمان) خواهیم بود و جهنم هم یکی از زندگی هایی است که ما در آن لازمان (فرازمان) هستیم
اگر قرار بود عده ای در طی این مسیر به او نرسند

1- چرخه ی انا لله و انا الیه راجعون چرخه ی انتقام بود.

2- این تفکر پیش می آمد که خداوند نعوذ بالله دارای ناخالصی است و این چرخه خالص سازی اوست که قسمت هایی از خودش را جدا کرده تا در چرخه خالص کند تنها قسمت های خالص به او برسند.

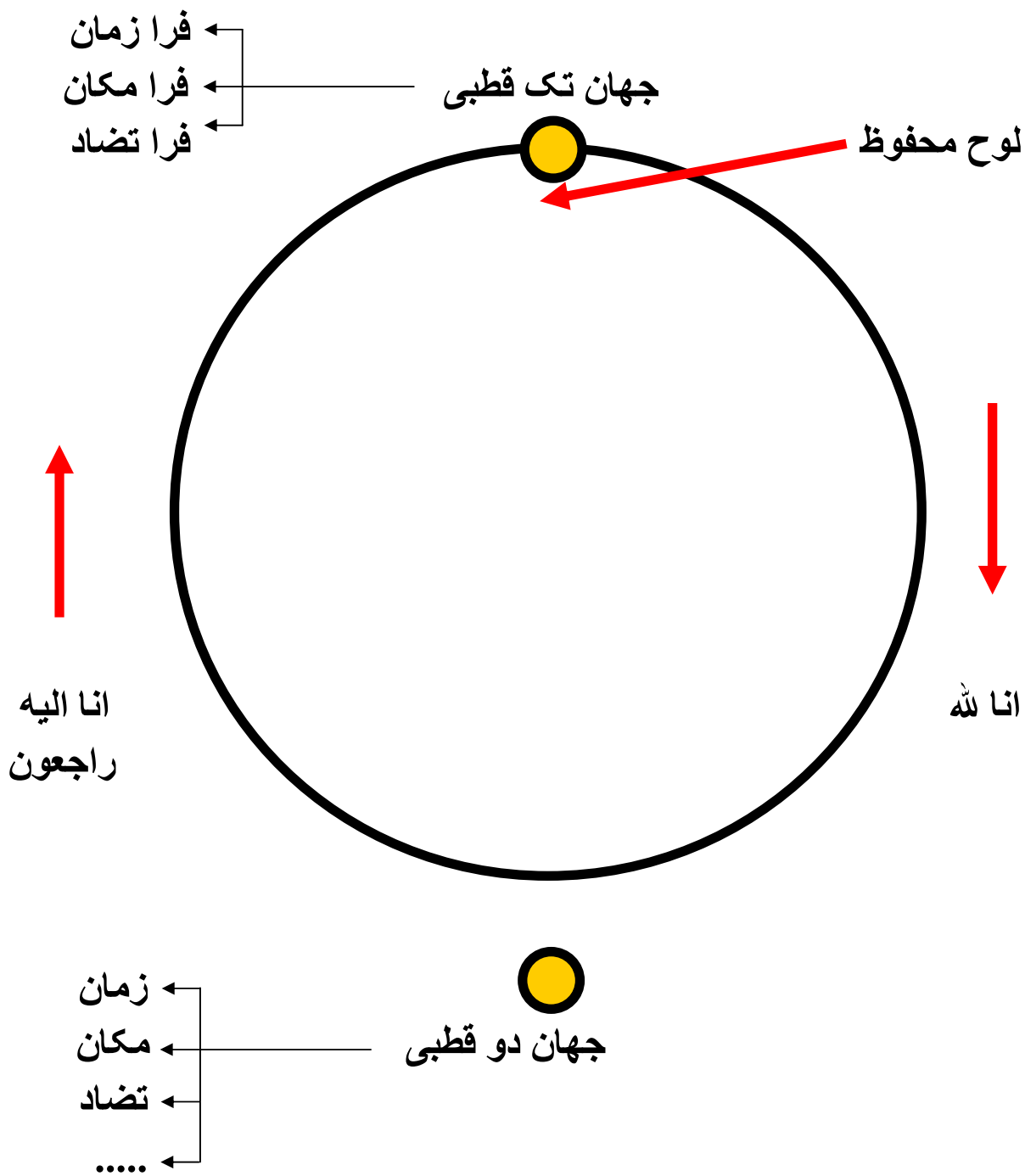
پس این گونه نیست ، همه به او می رسند و جهنم نیز یکی از زندگی های این مسیر است ، به علاوه در قرآن کریم در سوره ی مریم آیه ی 71 ذکر شده که همه به جهنم وارد می شوند.(دوره 4)

در این صورت امکان آن هست که با این سوال مواجه شویم که اگر همه به جهنم وارد می شوند و اگر همه به او می رسند پس چه اهمیتی دارد که با چه کیفیتی زندگی کنیم؟

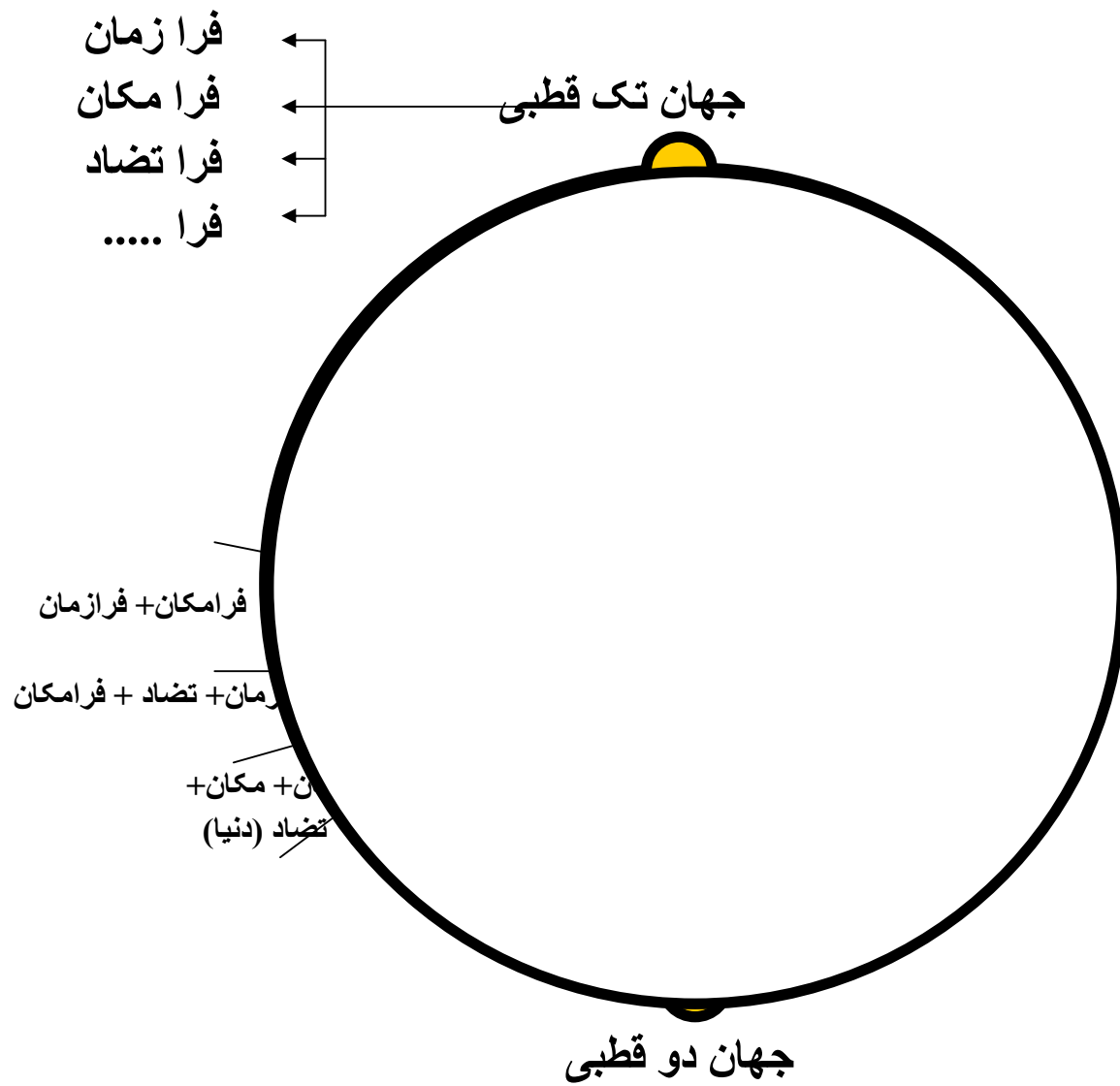
قطعاً این خلقت هدفی دارد که این هدف تنها وقتی تحقق می یابد که این چرخه با کیفیت در جهت رسالتی خاص باشد . به عنوان مثال وقتی یک اتوبوس به سمت مقصد خود حرکت می کند تمامی مسافران به مقصد می رسند اما یک عده در طول مسیر روی صندلی های کلاس A می نشینند و عده ای دیگر تمام مسیر را بصورت ایستاده طی می کنند ، گرچه همه به مقصد می رسند اما کیفیت طی کردن مسیر یکی نیست .

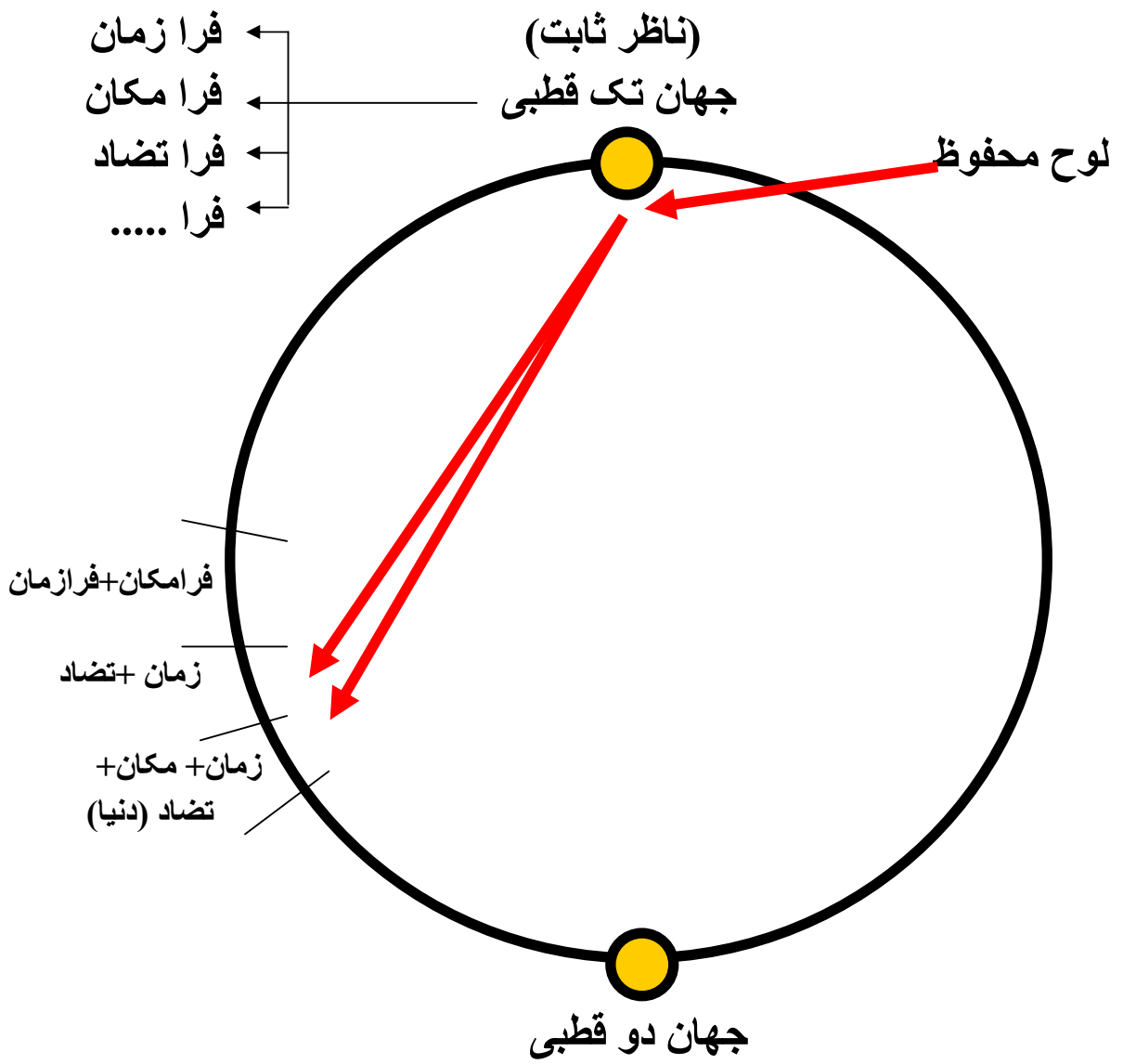
در مجموعه ی این زندگی ها، دنیایی که در آن هستیم نقطه ی شروع و نقطه ی صفر نیست که در دوره ی یک نیز به این موضوع اشاره کردیم ، طوری که گفته شد هیچ دو نوزاد متولد شده ای مانند یکدیگر نیستند ، حتی دوقلوهای همسان هم که از نظر ظاهری شبیه یکدیگر هستند از لحاظ شخصیت با هم تفاوت دارند ، چرا که هر کدام تجربه های متفاوتی را با خود آورده اند ..

همچنین خداوند در سوره ی واقعه آیه ی 60 و 61 می فرماید : شما را به جایی خواهیم برد که این دنیا را به خاطر نمی آورید ، همانگونه که از جایی آوردیم که به خاطر ندارید .



این دنیا شروع حرکت ما در چرخه نیست و ما پیش از این نیز زندگی هایی را داشته ایم که جزئیات آنها را به خاطر نمی آوریم چرا که جزئیات هر زندگی کاملاً top secret است .





پس ما از جزییات زندگی های قبل آگاهی نداریم . اما مجموع دانش کمالی که در زندگی های قبلی بدست آورده ایم را به همراه خود می آوریم ، برای مثال حتی دوقلو های همسان نیز شخصیت و کاراکتر متفاوتی دارند .

پس این دنیا قسمت کوچکی از این مسیر است ، تمامی سیارات و ستارگان و کهکشان ها مربوط به همین دنیا هستند و ارتباطی به زندگی های قبل و بعد ندارند

زندگی بعدی ما (بعد از دنیا) زندگی فرامکانی (لامکانی) است ، یعنی ما به طور کامل بر بعد مکان احاطه پیدا میکنیم یا به عبارتی فرامکان (لامکان) می شویم و مکان برای نا تعریف نمی شود.

دو زندگی بعد ما زندگی فرامکانی (لامکانی) و فرازمانی (لازمانی) است که علاوه بر بعد مکان بر بعد زمان نیز احاطه پیدا می کنیم .

به همین ترتیب در هر زندگی بعدی را از دست داده و سبک تر و بی نیاز تر می شویم . توجه داشته باشیم که این دیدگاه هرگز برابر با دیدگاه تناسخ نیست ، زیرا که ما تنها یکبار در دنیا متولد می شویم و هرگز یک زندگی برای ما تکرار نخواهد شد .

در این زندگی نام ما انسان است ، همانطور که در دوره ی یک هم گفته شد پس از مرگ در دنیا تمامی کالبد های ما می میرند و تنها کالبدی که به حیات خود ادامه می دهد کالبد ذهنی است . پس در زندگی بهدی نام ما می شود کالبد ذهنی . اما در انتهای زندگی فرامکانی (لامکانی) کالبد ذهنی نیز می میرد و از میان آن قسمتی سبکتر بیرون آمده و به حیات خود ادامه داده و به زندگی بعدی می رود .

گفته می شود زمانی که **آدم** میوه ی ممنوعه را خورد او را به **اسفل السافلین** فرستاد ، اسفل السافلین در واقع همان نقطه ی شروع زندگی ها در چرخه است (پایین چرخه) ، دورترین نقطه و سنگین ترین نقطه. قصه ای که از آدم در قرآن کریم آمده است بیانگر خلقت بشر در کره ی زمین نیست و آدم اولین بشری که پا روی کره ی زمین گذاشت نیست ، بلکه قصه ی آدم به طور کلی قصه ی خلقت همه ی ما و قصه ی خلعت چرخه ی انا لله و انا الیه راجعون است .

ما هیچکدام **آدم** نیستیم بلکه اجزای پیکره ی آدمیم ، به عبارتی همه ی ما **آمیژادیم** .

مجموع همه ی ما در تمام زندگی ها منطبق بر هم **آدم** را تشکیل میدهیم .

پس آدم ناظر متحرکی است که در صفر ثانیه کل چرخه را از نگاه ناظر ثابت طی می کند.

پس در چرخه ی انا لله و انا الیه راجعون دو ناظر تعریف می شود .

ناظر ثابت : خداوند که در عالم تک قطبی است ، جایی که فرازمان ، فرامکان ، فرالسان ، فراتضاد و فرا...

ناظر متحرک ← (آدمیژاد) که در حرکت در چرخه است و در هر زندگی دارای ابعادی است :

در دنیا : نام ناظر متحرک انسان است ← مکان + زمان + تضاد

در زندگی فرامکانی (زندگی بعدی) : نام ناظر متحرک کالبد ذهنی است ← زمان + تضاد

در زندگی قبل : (زندگی پیش از دنیا) ← مکان + زمان + تضاد + X

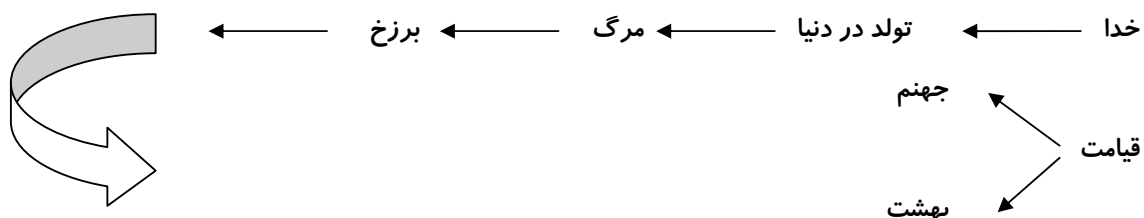
در زندگی قبلی دارای بعدی بودیم که هیچ شناختی نمی توانیم از آن داشته باشیم .

اما در آغاز چرخه فرض می کنیم که **آدم** از خداوند جدا شد که البته علت و هدف از این جدایی را در دوره ی 8 بررسی می کنیم ،فرض می کنیم که برای **ناظر ثابت** 8 میلیارد سال طول می کشد تا چرخه را طی کند و در طی این زندگی های مختلف تجربه هایی را کسب کرده و به خداوند بازگردد .

اما طی کردن این مسیر برای خداوند چقدر طول کشیده است ؟

بررسی کردیم که خداوند در عالم تک قطبی است و فرازمان (لازمان) ، بنابراین هیچ زمانی طول نمی کشد تا مخلوق از او جدا شده و به او باز گردد ، که به اصطلاح می گوییم برای خداوند **صفر ثانیه** طول می کشد .
صفر ثانیه واژه ی اشتباهی است اما در عین حال بهترین واژه است برای فهم این موضوع..

در مبحث خلقت تا قبل از این دیدگاه ما اینگونه بود که :



اما این **غلط** است و ناقص و این تصور دارای اشکالات بسیاری است ، مهمترین و اساسی ترین مشکل آن این است که در آن انا الیه راجعون وجود ندارد ،به علاوه در قرآن بارها به اعراف ، جنات ، عدن ، رضوان ، یوم الدین ، یوم الحساب ، یوم الحسرت ، یوم الحشر ، یوم النشر ، یوم القیامت و ... اشاره شده که در این دیدگاه اثری از آن ها نیست .

در ماجرای خلقت آدم در قرآن ذکر می شود که تمام ملائک به او سجده کردند الا ابلیس .

همانگونه که پیشتر هم اشاره شد منظور از ملائک **ارکان هستی** است و گفتیم منظور از آدم تمام ما در تمام زندگی ها هستیم ، و این ماجرا از دیدگاه فرازمانی (لازمانی) ذکر می شود .

تمام ملائک به آدم سجده کردند بدین معناست که تمام قوانین به تسخیر او در می آیند ، برای مثال سجده ملک مکان به آدم (ما در پایان این زندگی فرامکان خواهیم شد) این به منزله ی سجده کردن ملک مکان است .

ملک زمان نیز به آدم سجده می کند (در پایان زندگی فرامکانی ما فرازمان خواهیم شد و این در واقع سجده کردن ملک زمان است) .

تا پایان چرخه تمام ارکان هستی(ملائک) بر آدم سجده خواهند کرد ، الا ابلیس ، چرا که ابلیس یا همان رکن جاری کننده تضاد همواره همراه آدم خواهد بود و تا پایان چرخه ادامه خواهد داشت .

شبکه ی مثبت و شبکه ی منفی (شیطان و جبرئیل) تنها تا پایان جهنم همراه آدم خواهند بود و پس از آن دیگر شبکه ی مثبت و منفی نیز وجود نخواهند داشت اما ابلیس تا پایان چرخه وجود دارد .

برای شروع مبحث بعدی با سوالاتی شروع می کنیم :

آیا من این اختیار را دارم که سیگار بکشم عمر خود را کم کنم ؟

آیا اختیار دارم که سیگار نکشم ؟

آیا من همین الان اختیار دارم که خودم را بکشم ؟

آیا می توانم در هوای آلوده زندگی کنم و غذا و آب آلوده مصرف کنم . مبتلا به انواع سرطان ها و بیماری ها شوم ؟

آیا می توانم بهداشت را رعایت کنم ؟

با توجه به سوالات بالا سوال اصلی به وجود می آید که عمر دست ماست یا دست خدا ؟

عمر متوسط در کشور ژاپن 85 سال است و در ایران 73 سال ، آیا این به این معناست که خداوند به ژاپنی ها بیشتر عمر می

دهد ؟

آیا من اختیار دارم که برای فردای خودم تصمیم بگیرم ؟

آیا خداوند می داند که من چه تصمیمی می گیرم ؟

یکی از اساسی ترین بحث هایی که مطرح می شود بحث جبر و اختیار است که برخی معتقدند که همه چیز قسمت و تقدیر

است ، اما ما اعتقاد داریم که در زندگی مختار هستیم و اینکه خداوند از تمام تصمیمات ما آگاه است ، اما باید توجه داشت که

این آگاه بودن صرفا به دلیل فرازمان بودن خداوند است چرا که تمامی چرخه از ناظر خداوند در صفر ثانیه طی شده است . او

از فردای همه ی ما آگاه است اما این به آن معنی نیست که من نمی توانم هر تصمیمی بگیرم عروسک خیمه شب بازی خداوند

هستم . بلکه او به تصمیمی که من می گیرم آگاه است .

این دیدن تمامی چرخه در صفر ثانیه توسط خداوند در جایی به نام **لوح محفوظ** ثبت است .

لوح محفوظ مجموعه ی اطلاعات چرخه ی انا لله و انا الیه راجعون است که از ازل همراه خداوند بوده است .

بنابراین فردای ما در لوح محفوظ :

1- از دیدگاه خودمان (**ناظر متحرک**) هنوز ثبت نشده است چون هنوز مشخص

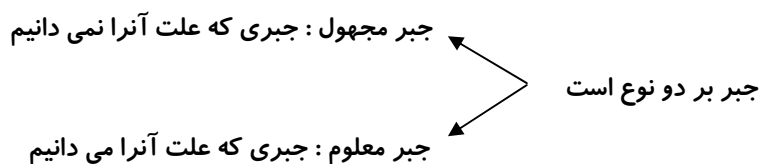
نیست . فردا را ما رقم می زنیم و کسی برای ما تعیین نکرده است.

2- از دیدگاه **ناظر ثابت** تمام وقایع و تمامی زندگی ها ثبت گردیده چون

زمانی نبوده است و در صفر ثانیه اتفاق افتاده است .

دو دیدگاه وجود دارد که هر آنچه که هست قسمت و تقدیر است و دیدگاه دیگر اینکه انسان مختار به تصمیم گیری است . زمانی که ما بیان می کنیم یوم الحسابی وجود دارد و آدم باید حساب و کتابی داشته باشد پس باید اختیاری وجود داشته باشد ، در غیر این صورت حسابرسی از وی عملاً بی معنی خواهد بود .

گرچه ما معتقدیم که انسان در زندگی خویش مختار است و می تواند تصمیم بگیرد اما در عین حال قسمت هایی از زندگی جبر هستند مانند سیل ، زلزله ، جزی شدن حکمت الهی ، محل تولد ، زمان تولد و



هرچه دانش بشر بیشتر می شود از میزان جبر مجهول وی کاسته می شود و به جبر معلوم او افزوده می گردد . برای مثال زلزله تا چندین سال پیش جبر مجهول بود چون بشر دلیل آن را نمی دانست اما امروزه زلزله جبر معلوم است چون دلیل آن برای بشر مشخص و معلوم گردیده .

در مورد تولد بشر در زندگی های مختلف نیز ما معتقدیم بشر با توجه به دانش کمالی که در زندگی های قبلی خود کسب کرده است تشعشع نطفه ی خود را انتخاب می کند ، تشعشع نطفه در واقع شعور حاکم بر مرکب زندگی اوست ، اما به این معنی نیست که پدر و مادر خود را انتخاب می کند چرا که در زندگی قبل پدر و مادر برای ما معنی نداشته ، او حتی اطلاعی از بیمار یا سالم بودن مرکب خود نیز ندارد و فقط تشعشع نطفه ی خود را انتخاب می کند. به عنوان مثال لقمه ی حرام یا حلال پدر و مادر در شعور نطفه تاثیر دارد. اگر این تئوری درست باشد این مساله نیز جبر معلوم می گردد.

جلسه سوم

کوی خرابات (خراب آباد)

برای مثال ما در اشعار حافظ به دوگانگی هایی بر می خوریم که همواره برای ما جای سوال دارد :

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
اگر غم لشگر انگیرد که خون عاشقان ریزد
و یا :
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم

ما سرخوشان مست دل از دست داده ایم

اما در جایی دیگر می گوید :

نماز شام غریبان چو گریه آغازم
به یاد یار و دیار آنچنان بگریم زار
و یا :
به ناله های غریبانه مویه پردازم
که از جهان ره و رخت سفر براندازم

آن یار کزو خانه ی ما جای پری بود

سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود

دل گفت فروکش کنم این شهر به بویش

بی چاره ندانست که یارش سفری بود

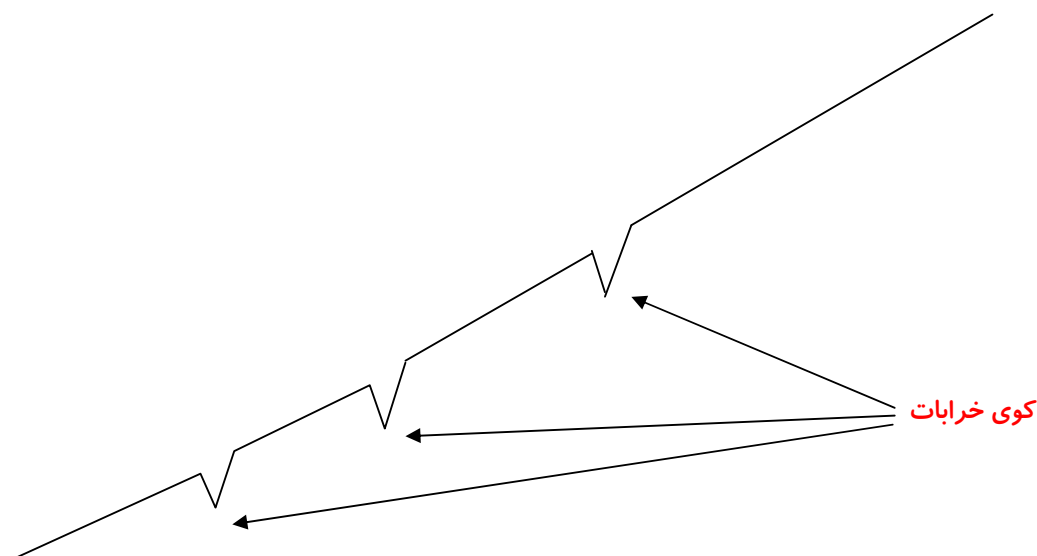
و یا :

اگر از منزل ویران به سوی خانه روم

دگر آکجا که روم عاقل و فرزانه روم

گرچه مسیر ما در جهت وصل و رسیدن به او دارای شیبی به سمت بالاست ، اما این شیب همیشه مستقیم به سمت بالا نیست و

ما در این مسیر پرتگاه هایی را تجربه می کنیم که به آن ها **کوی خرابات** می گوئیم .



در این مسیر گاهی با مفاهیم جدیدی آشنا می شویم که با آموزه های قبلی ما سازگاری ندارد و این هنگام نه می توانیم آموزه ی جدید را بپذیریم و نه دیگر آموزه ی قبلی را قبول داریم. شبیه به اینکه با تیشه ای ضربه هایی به ما وارد می شود ، تا از ما تندیدی زیبا بسازد ، گرچه بسیار سخت و دشوار است . این همان کوی خرابات است.

همه ی ما نیز در راه خود خرابات هایی خواهیم داشت ، زمانی که نه باور گذشته ی خود را قبول داریم و نه می توانیم مفاهیم جدید را به طور کامل بپذیریم ، و در این مسیر ما را خراب می کنند تا پیکره ی جانمان را از نو بسازند.

چرا انسان اشرف مخلوقات است؟

تعریف انسان متعالی

تعریف دنیای عرفان

تعریف عبادت : انجام وظیفه ، به جا آوردن رسالت بندگی

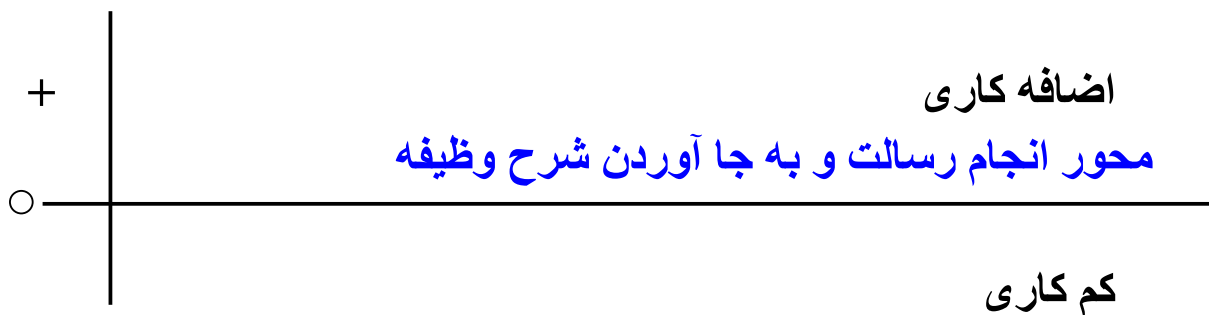
عبادت به معنای عبد بودن ، بندگی و به جا آوردن وظیفه ی بندگی است .

زمانی گفته می شود : ما خلقنا الجن و الانس الایعبدون

منظور این است که تمام موجودات و تمام مخلوقات برای به جا آوردن رسالت و هدفی آفریده شده اند .

برای بازکردن موضوع میخواهیم در ابتدا رسالت وجودی گیاهان ، سپس حیوانات و پس از آن انسان را بررسی کنیم .

برای بررسی این رسالت نموداری ترسیم می کنیم که یک خط صفر دارد که دقیقاً وظیفه ایست که باید انجام داده شود و دو قسمت مثبت یا اضافه کاری و منفی یا کم کاری نیز دارد .



گیاهان :

گیاهان دقیقاً روی خط صفر حرکت می کنند ، دقیقاً طبق وظیفه ای که باید عمل می کنند ، در این راستا نه اضافه کاری دارند و نه کم کاری .

برای مثال یک درخت سیب یک سری ورودیهایی احتیاج دارد مانند اکسیژن ، مواد معدنی در خاک ، آب ، نور خورشید و ... در صورتی که تمامی این ورودی ها مهیا باشد برای یک درخت سیب ، این درخت همواره سیب می دهد .

در این جهت هیچ کم کاری از درخت سیب سر نمی زند ، به عنوان مثال هیچ گاه از یک درخت سیب نمی شنویم که : من امسال دیگر خسته شدم از سرویس دادن به صاحبان این باغ ، امسال تصمیم گرفته ام که به جای سیب آجر بدهم

همچنین هیچ اضافه کاری هم از وی سر نمی زند ، که به عنوان مثال بگوید : امسال به خاطر رسیدگی که صاحبان این باغ به من کردند ، امسال نه فقط سیب بلکه باری از نارگیل و موز هم بدهم

بلکه یک درخت سیب دقیقاً طبق وظیفه ای که دارد عمل می کند و رسالت بندگی خود را تمام و کمال انجام می دهد .



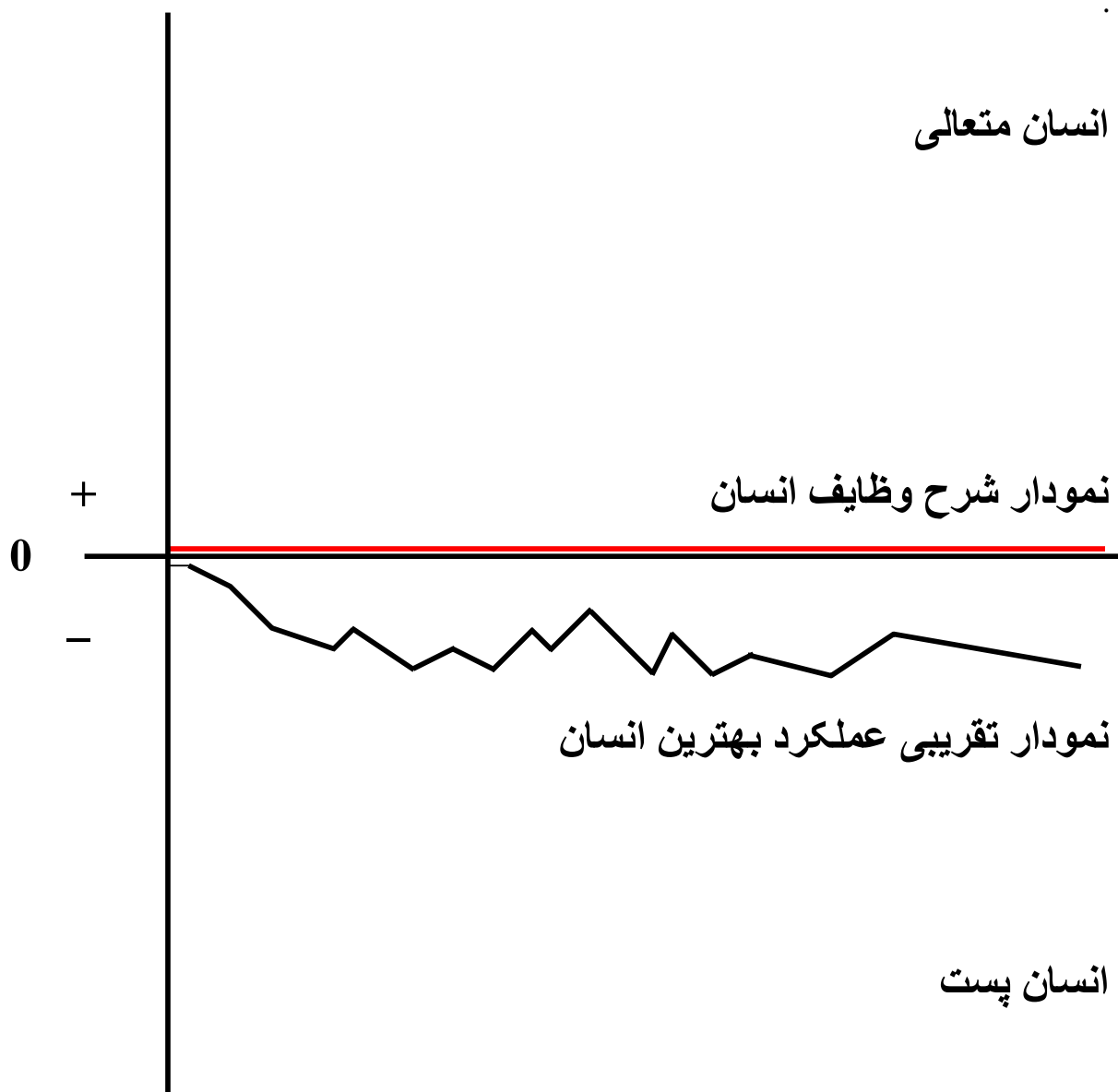
حیوانات :

حیوانات نیز مانند گیاهان همواره دقیقاً طبق شرح رسالت خود عمل می کنند و همواره روی خط صفر حرکت می کنند نه اضافه کاری انجام می دهند و نه تخلف و کم کاری را مرتکب می شوند ، یک شیر همیشه شیر می ماند ، هرگز یک شیر شیر تر نمی شود یا اینکه بگوید : دیگر از شیر بودن خسته شدم ، از امروز تصمیم دارم یک آهو باشم ، یا باز به عنوان مثال یک ببر هرگز آگاه به خود نمی شود که از خود سوال کند : من کیستم ؟ و برود به دنبال حقیقت

رفتار حیوانات کاملاً نرم افزاری و بر اساس غریزه است ، آیا یک شیر با شکار کردن آهو تخلف مرتکب شده و کم کاری می کند ؟ خیر رفتار های حیوانات کاملاً غریزی است و نرم افزاری .

انسان ها :

نمودار شرح وظیفه ی بندگی انسان ها بسیار متفاوت تر است از مابقی موجودات .
یک نوزاد تا مدتی بعد از تولد روی خط صفر است ، گریه ی نوزاد به معنی کم کاری و یا تخلف او نیست و کاملاً غریزی است
اما به محض آنکه از خود، آگاه می شود شروع می کند به آگاهانه دروغ گفتن یا لج بازی کردن و ... شروع می کند به انجام
تخلف .



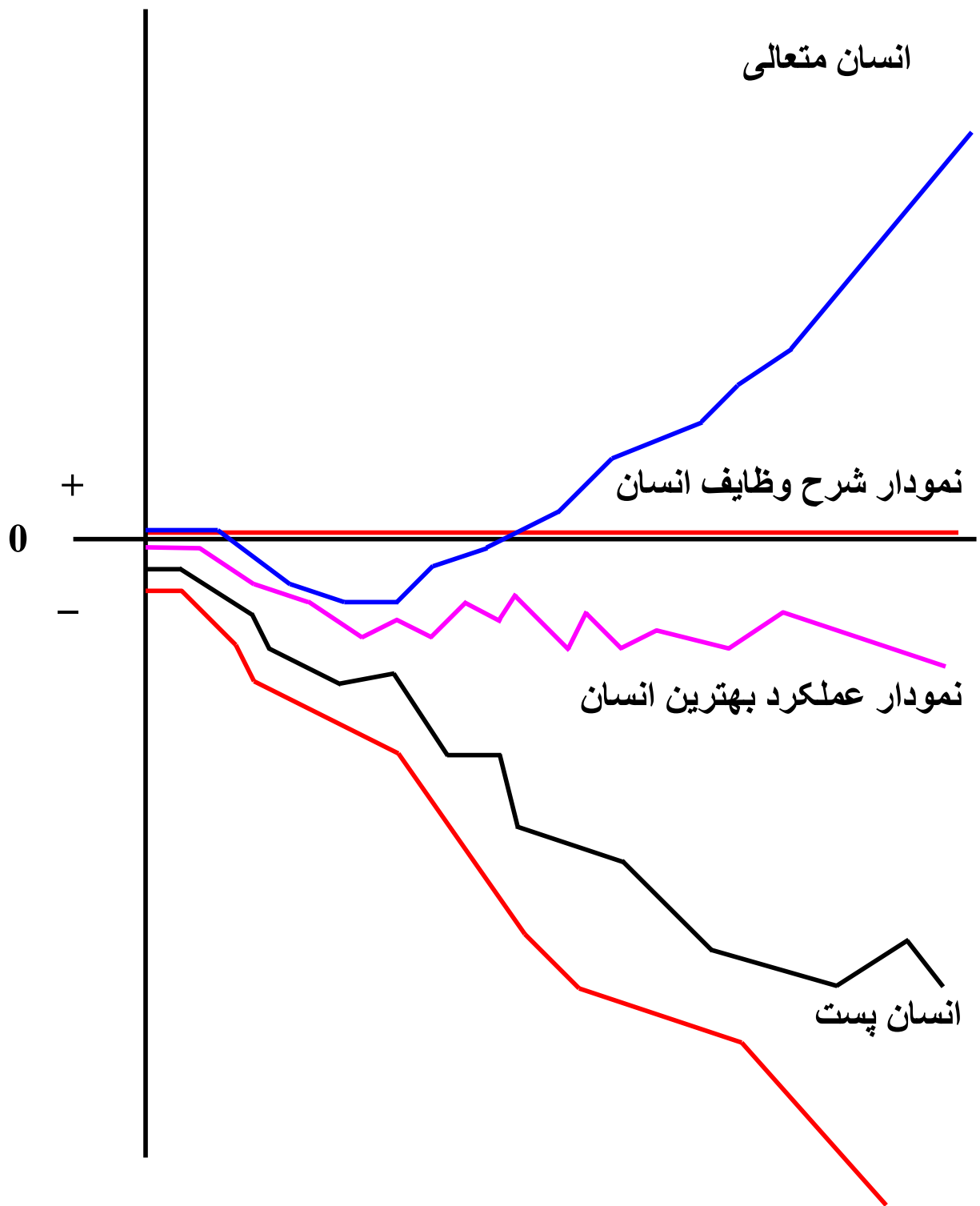
آیا رسالت من این است که غمگین شوم؟ یا دروغ بگویم؟ یا برای کس دیگری گوشه چشمی نازک کنم؟ یا حسودی کنم؟ پس به محض گفتن کوچکترین دروغ یک تخلف انجام داده ایم، یا به محض اندکی در فاز منفی رفتن یک تخلف دیگر... آیا کسی هست که تخلفی نداشته باشد؟ حتی یک تخلف هم نداشته باشد؟

فرض کنید به طور کاملاً فرضی که بعد از گذراندن این زندگی از ما سوال کنند که: در زندگی در دنیا چه کردی؟ ما هم با افتخار می‌گوییم: من غیبت نکردم، من از وقتی که خود را شناختم دروغ نگفتم، من چندین مدرسه ساختم، به چندین و چند بی‌سرپناه کمک کردم و...

پاسخی که برای ما می‌آید فقط و فقط نمره‌ی صفر است، چرا که اگر دروغ نگفتیم، وظیفه‌مان بوده، یا اگر به بی‌پناهی کمک کردیم، تکلیفمان به عنوان یک انسان همین بوده... سپس مواجه می‌شویم با این موضوع که تمام این کارهایی که به آن می‌بایم، تکلیف بوده و تماماً خط صفرمان بوده.

هرکسی مسئول خط صفر خویش می‌باشد، حتی کسی هم که اعتقادی به هیچ مذهبی ندارد هم باید‌ها و نباید‌هایی برای خود دارد که روزی باید پاسخ‌گوی آن باشد.

پس می‌بینیم که ما در انجام رسالتمان از حیوان و گیاه پایینتر عمل کرده‌ایم و آنها از ما جلوتر هستند. در آگهی‌های ترحیمی می‌خوانیم که مادری مهربان و فداکار یا پدری دلسوز... اما ناآگاهیم از این مسأله که وظیفه‌ی مادر مهربان بودن است یا تکلیف پدر دلسوز بودن اوست و تمامی اینها خط صفر ماست. یا اگر فردی در تمام زندگی نمازهای خود را بخواند، روزه‌هایش را بگیرد، تمام تکالیف شرعی را انجام دهد و... همه اینها تکالیفش بوده و وظیفه‌اش. و او موظف بوده آن کارها را انجام دهد و با انجام آنها تازه نمره صفر را گرفته است.



خط صفر و تکالیف به دنیای عرفان ارتباطی ندارد ، اما بررسی کنیم که پس اگر تمام اینها تکلیف همه ی ماست در این صورت اضافه کاری ها چه هستند ؟

اضافه کاری ها اعمالی هستند که دو قانون بر آن ها حاکم است :

1- **برایشان پاداش و جزا یا بهشت و جهنم وعده داده نشده باشد .**

2- **به رخ کشیدنی نباشد .**

با چند مثال، بحث بالا را روشن خواهیم کرد:

خواندن نماز یک تکلیف است و برای آن پاداش و برای نخواندنش جزایی در تعریف شده ، اما برای کیفیت برپایی نماز چطور ؟ آیا گفته اند کسی که در نمازش کنترل ذهن کامل دارد نمازش قبول است و کسی که با ذهن پریشان نماز می خواند خیر ؟ و به رخ کشیدنی هم نیست ، طوری که نمی توان داشتن کنترل ذهن را به رخ کشید پس کنترل ذهن یک اضافه کاری است. آیا برای اینکه ما با کل هستی هم فاز بشویم پاداش یا جزایی تعریف کرده اند ؟ یا برای اینکه رفتارهای دوگانه مان را حذف کنیم چطور ؟ حلقه های همفازی کیهانی و اسکن دوگانگی .

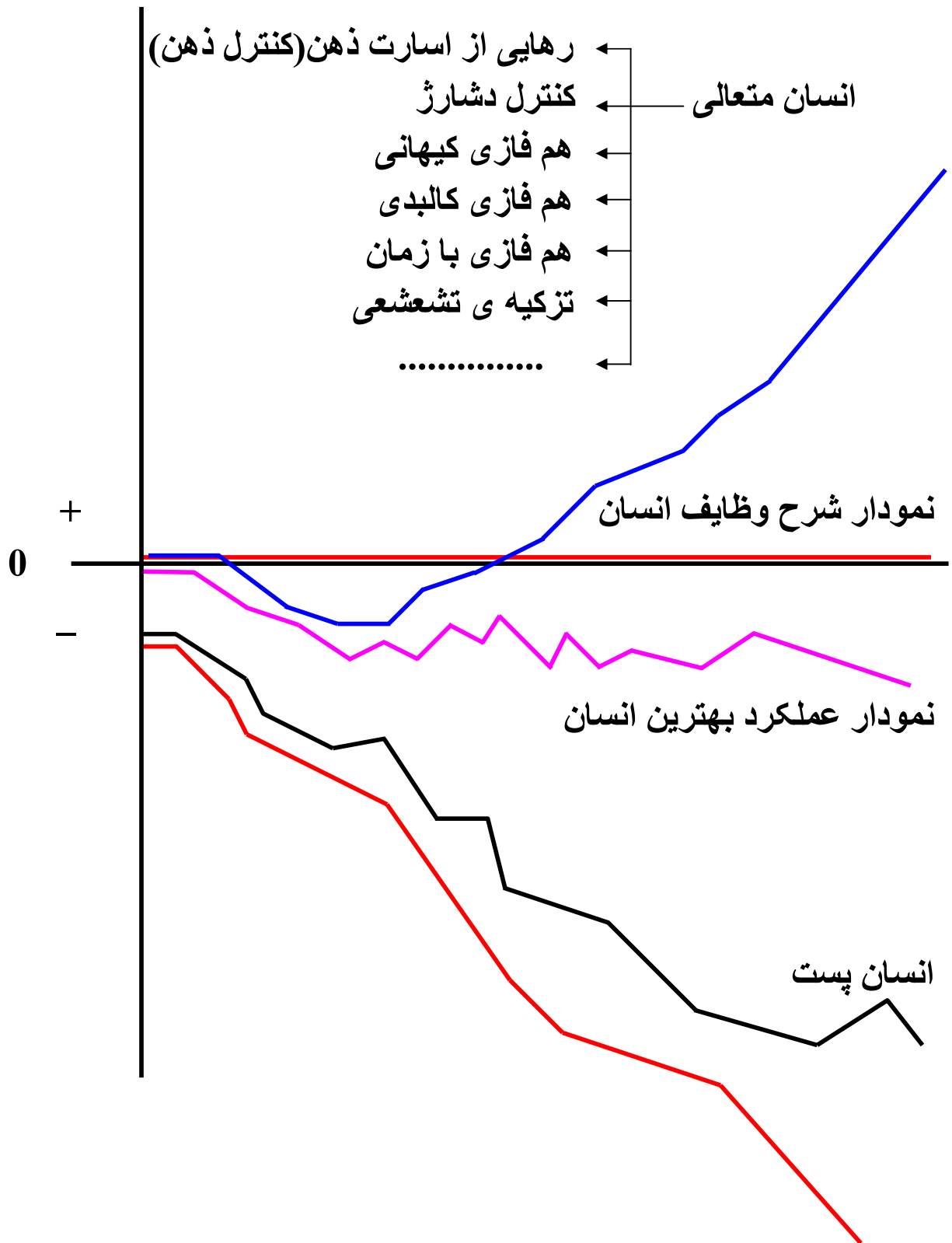
ما عقیده داریم که زمان یک موجود کاملا هوشمند است و با ما سر ناسازگاری دارد به این علت که ما حس دیکتاتوری نسبت به آن داریم ، به طوری که یا دائما به زمان می گوئیم زودتر بگذر یا دیرتر

برای مثال دو نفر را در نظر بگیرید که با هم سر چهار راهی قرار دارند و یکی از آنها سر چهار راه منتظر است و دیگری در ترافیک مانده است ، نفر اول می خواهد زمان هرچه زودتر بگذرد و نفر دوم می خواهد زمان دیرتر بگذرد تا اینکه سر موقع سر قرارش برسد برای هر دو نفر دقیقا برعکس چیزی که می خواستند اتفاق می افتد چرا که زمان از طرفی با حس دیکتاتوری ما می جنگد از طرفی با میزان هیجانات ما نسبت عکس دارد ، به این ترتیب که هرچه هیجانات ما بیشتر باشد حس زمان سریعتر است ، در زندان های انفرادی از همین روش برای زندانی استفاده می کنند که هیجانات او را به حد اقل میرسانند تا زمان برای او کند پیش برود و این برای کسی که با زمان همفاز نباشد بسیار سخت خواهد بود ، پس هم فازی با زمان نیز یک اضافه کاری است.

یا مبحث دیگر آنکه علاوه بر زمان، زمانه هم با ما سر ناسازگاری دارد ، اینطور که ما بر خلاف قانون جذب بر این معتقدیم که هرچه بیشتر چیزی را با تمام وجود بخواهیم فلک آن را از ما دورتر می کند . چگونه به درک هم فازی با فلک برسیم؟ اینجا به تعریفی می رسیم که دنیای عرفان دنیای اضافه کاری هاست و انسان متعالی کسی است که گرچه تا جایی کم کاری داشته است ولی از جایی به بعد وارد دنیای اضافه کاری ها شده است .

موارد دیگری نیز به عنوان اضافه کاری در نمودار زیر اشاره شده است که در دوره های آینده در مورد آن صحبت خواهد شد.

پس نماز ، روزه و ... خط صفر است و اضافه کاری محسوب نمی شود.



تعریف عرفان

عرفان دنیای اضافه کاری و حرکت بر فراز تکلیف و شرح وظیفه می باشد. ولی به واسطه ی آن نمی توان خود نمایی کرد و چیزی را به رخ دیگران کشید.

همیشه از دنیای عرفان پیام هایی مبنی بر کافی نبودن تکلیف و شرح وظیفه برای عابد و زاهد فرستاده می شود.

فرق بین عابد، زاهد و عارف

عابد کسی است که با انجام مراسم عبادی خود می خواهد به خدا برسد. زاهد کسی است که با پرهیز خود می خواهد به او برس و عارف کسی است که با عشق به او می رسد.

دنیای عرفان بر فراز بایدها و نبایدها است . دنیای عرفان دنیای عشق است...

چرا انسان اشرف مخلوقات است؟

چون تنها موجودی است که اضافه کاری برای او تعریف می شود...

حضرت علی (ع) عبادت را سه نوع تعریف کرده اند : 1- **عبادت بردگان** : که از ترس جهنم و عذاب عبادت می کنند. 2-

عبادت تجار که به طمع بهشت او عبادت می کنند . 3- **عبادت آزادگان** : که فقط برای او عبادت می کنند.

افزون ز هزار پادشا می خواهم

من آمده ام ز تو، تو را می خواهم

یا رب ز تو آنچه من گدا می خوام

هرکس ز در تو حاجتی می خواهد

یا

وصل تو من بی سر و پا می خواهم

من آمده ام ز تو، تو را می خواهم

دانی که چه ها چه ها چه ها می خواهم

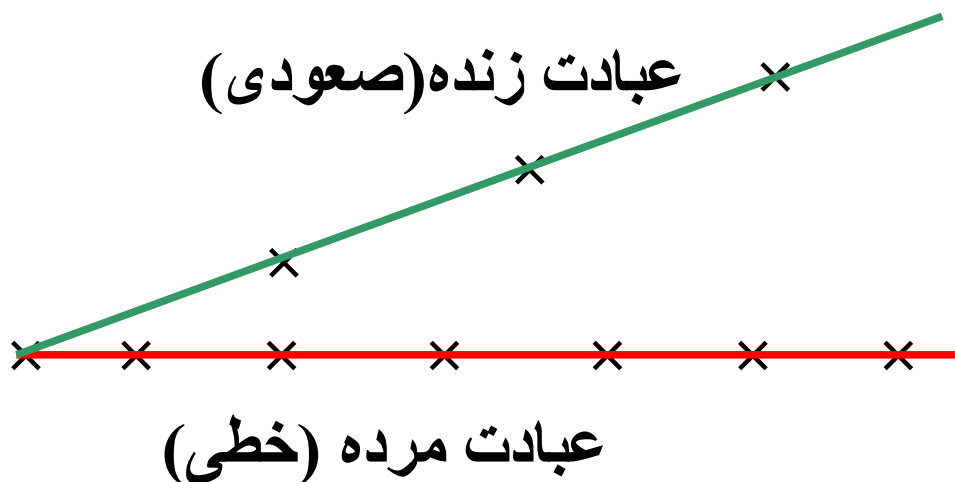
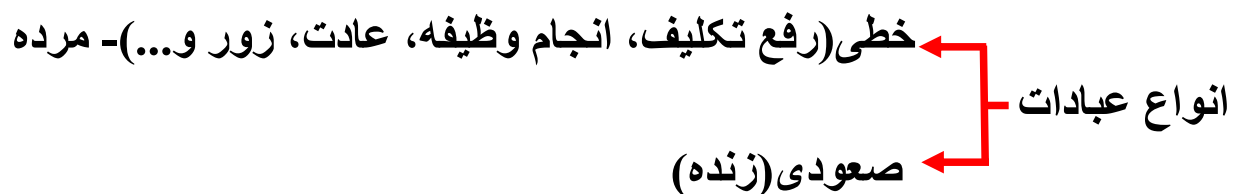
هرکس ز در تو حاجتی می خواهد

یا

حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

ما ز دوست غیر از دوست مقصدی نمی خواهیم

چرا باید عبادات ارتقاء داشته باشد؟



اتفاقاتی در دوره 2 برای دانشجویان می افتد :

- **قطع عبادات مرده** (اگر عبادات انسان از حالت صعودی خارج شده و به طور خطی پیش برود ، عبادت مرده محسوب می شود و در این دوره اصطلاحاً ترمز دستی برای افرادی که عبادتشان خطی است کشیده می شود. ، در زمینه ی کارهای عبادی ، کشیده می شود و تا زمان رفع ایراد کار این ترمز دستی بالا باقی می ماند) . این اتفاق به این دلیل است که ارتقا کیفی در عبادات ما و مراسم عبادیمان اتفاق بیافتند. پس از گذراندن این دوره موقت و با فهمیدن اشکال کارمان، کیفیت عباداتمان بهتر می شود.

(این مساله از جمله مسائلی است که با عدم درک آن توسط معاندین و دشمنان عرفان کیهانی، اینگونه تعریف می شود که در عرفان کیهانی نماز قطع می شود. در صورتی که اینگونه نیست و این اتفاق برای کسانی می افتد که از نظر کیفی مشکلاتی در عباداتشان وجود داشت و این دوره موقتی است که فرد به اشکال خود پی ببرد و ارتقا کیفی صورت گیرد).

- **درک شکر وجودی** (ارتباطی است که طی آن اگر فرد خدا را شکر می کند ، گویی تک تک سلول های وجودش خدا را شکر می گویند و این شکر با شکر زبانی بسیار تفاوت دارد)

- **درک حس حضور** (ارتباطی است که طی آن فرد به درک اینکه خداوند در همه جا حضور دارد و بر همه حال حاضر است می رسد به چیزی بسیار فرا تر از یاد)

مراتب ذکر



پله ی اول ، مرحله ی ذکر زبانی است ، این مرحله به علت آنکه برای خداوند نامی می آوریم و او را خطاب می کنیم گرچه اولین و پایین ترین مرحله است اما از شرک بالا تر است.

پله ی دوم ، مرحله ی ذکر قلبی یا یاد است ، در هنگامی که به این مرحله می رسیم ممکن است دیگر ذکر بر زبان نیاید و اما همه جا یاد او هستیم و هر کجا او را می بینیم ، این مرحله بسیار متعالی تر از ذکر زبانی است .

پله ی سوم ، مرحله ی حس حضور است ، که بالا تر از مرتبه یاد است چرا که یاد برای سوم شخص غایب است ، اما او همیشه حاضر است و از رگ گردن به ما نزدیک تر است ، حس حضور هنگامی است که احساس حضور او را در همه جا داشته باشیم ، در بیرون ، در درون و...

اما بحث اصلی :

مسیر حرکت انسان به سوی خدا ، از ابتدای چرخه ی انا لله یعنی از اسفل السافلین تا بالای چرخه مسیر عشق است. انسان در هر لحظه در حال تجربه کردن این عشق است.

انسان هم در زندگی های قبلی ، هم در دنیا و هم در زندگی های بعدی عشق را تجربه می کند و کیفیت این عشق در هر لحظه متعالی تر می شود . عشق در زندگی های قبلی فقط عشق به خود و خود شیفتگی بوده است. در دنیا هم عشق به خود تجربه می شود و هم عشق به دیگران. در زندگی های بعدی یعنی فرا مکانی به بعد فقط و فقط عشق به دیگران تجربه می شود.

دنیا مانند پلی است بین عشق به خود و عشق به دیگران :

زندگی های بعدی	دنیا	زندگی های قبلی
	عشق به خود	عشق به خود
عشق به دیگران	عشق به دیگران	

خدا



مسیر عشق

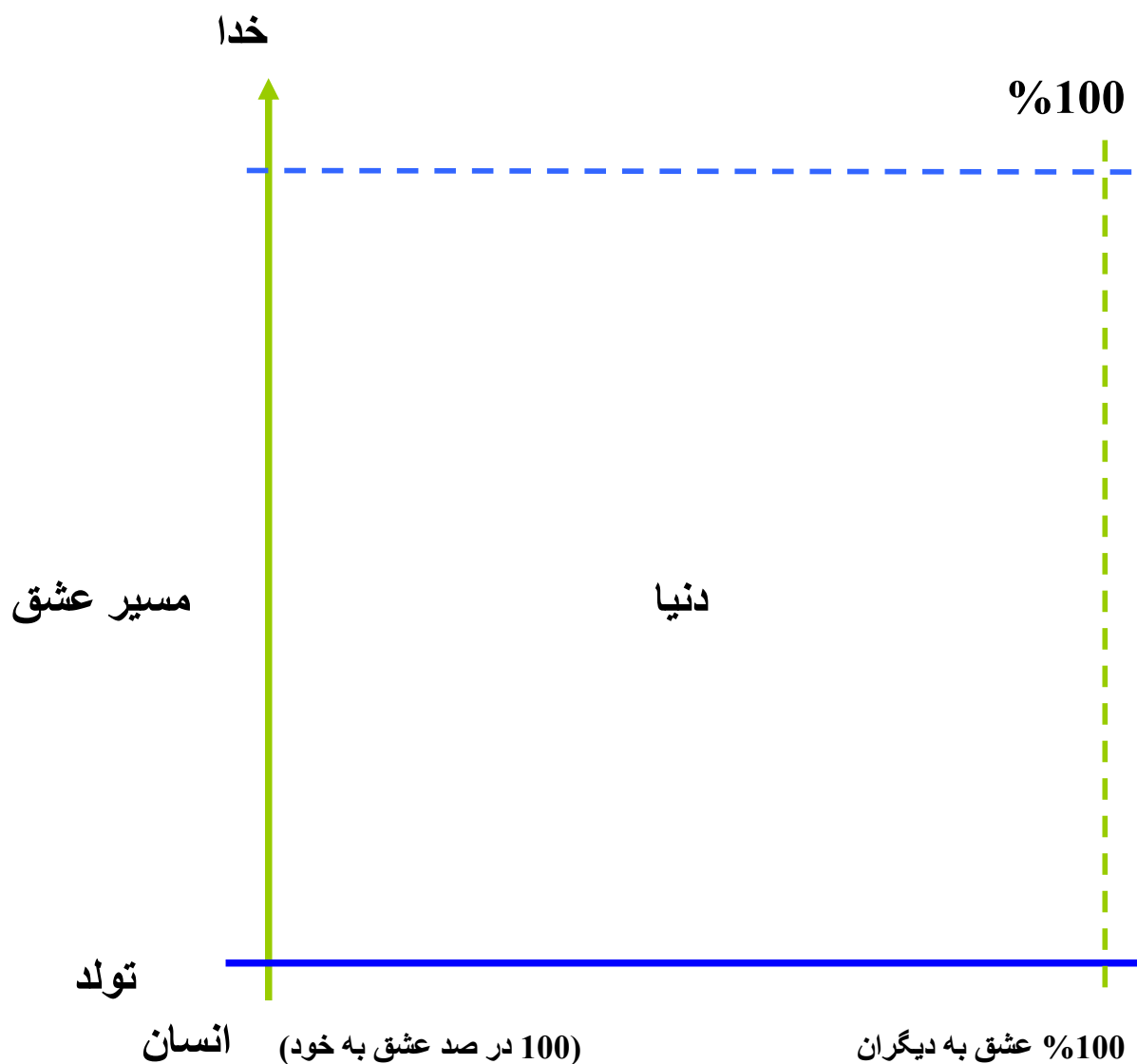
تولد

انسان

برای مثال نوزادی که به دنیا می آید در ابتدا تجربه ای از عشق به دیگران ندارد و 100 درصد خود شیفته است، اما پس از چند ماه عطف به بیرون می شود و دیگر هر آغوشی را نمی پذیرد و غریبی می کند، غریبی کردن نشانه ی رشد بچه است.

- یکی از اضافه کاری ها و رسالت های ما در زندگی دنیا این است که بتوانیم از صد در صد عشق به خود به سمت صد درصد عشق به دیگران حرکت کنیم.

در این مسیر ، هم عشق به خود و هم عشق به دیگران تجربه می شود، مسیر انسان در هر حال مسیر عشق است.



اما در این مسیر عشق اصولی حاکم است :

اصل یک - یک قلب، فقط جای یک عشق است.

منظور این است که از بین دو عنصر عشق به خود و یا عشق به دیگران تنها یکی باید باقی بماند. یعنی یک قلب یا جای عشق به خود است و یا جای عشق به دیگران . به تعبیر دیگر کسی که ادعای عشق به دیگران دارد نباید اثری از خود شیفتگی در او باشد.

از منظره عرفان ← یک خانه جای یک نفر است . اگر خواستار حضور معشوق در خانه هستیم باید خانه را از وجود خودمان خالی کنیم.

مانند داستانی در مثنوی جناب مولانا:

عاشقی به دیدار معشوق می رود ، معشوق می پرسد کیست ؟ عاشق می گوید « من هستم » و معشوق می گوید : برو که تو هنوز « من » هستی

و عاشق می رود سالها به اندیشه و فکر و خودسازی و... می پردازد و پس از مدتی باز می گردد ، این بار در پاسخ معشوق که می پرسد کیستی می گوید « تو هستی »

وقتی گفته می شود « تو هستی » یعنی دیگر اثری از « من » نمانده است.

در خود می نگرم تو را می بینم چون دیگر تو همه چیز من هستی

« یک جلوه ، انتظار تو از خاطر من گذشت
آئینه می دمد ز سرا پای من هنوز »

و یا

« تو هستی من شدی از آنی همه من
من نیست شدم در تو از آنم همه تو »

و در نهایت یک شعری که نشان دهنده رعایت «اصل اول» می باشند :

برو تو خانه ی دل را فرو روب	مهیا کن مقام و جای محبوب
چو تو بیرون روی او اندر آید	به تو بی تو جمال خود نماید

کسی که ادعای عاشقی دارد دیگر اثری از « من » نباید داشته باشند .

این دگر من نیستم من نیستم

حیف از آن عمری که با «من» زیستم

در مسیر رشد ما در کودکی هر چه می خواهیم برای خود است و از خودشیفتگی است اما از جایی به بعد در این مسیر رسالت ما عمیق تر می شود تا جایی که دیگر اثری از خودشیفتگی باقی نمی ماند.

اصل - 2: انسان نمی تواند عاشق خدا بشود.

انسان نمی تواند عاشق کسی یا چیزی شود که هیچ شناختی از آن ندارد ، انسان از خداوند شناختی ندارد فقط تجلیات او را می شناسد.

جایگاه خداوند در جهان هیچ قطبی است ، نه اسم دارد و نه صفت ، و انسان نمی تواند عاشق چیزی یا کسی شود که هیچ شناختی از او ندارد .

انسان تنها می تواند عاشق تجلیات خداوند باشد.

عاشق جهان هستی ، عاشق درخت ، عاشق خودکار ، عاشق یک انسان....

همچنین در برابر عشق خداوند به انسان و عشق ما به خداوند مشخص است که خداوند عاشق است و انسان معشوق در این زمینه « حدیث قدسی » داریم : و لو علم المدبرون کیف اشتیاقی بهم لماتوا شوقا، اگر کسانی که از من فرار می کنند و از من دور می شوند بدانند که چقدر دوستشان دارم از شدت عشق من می میرند.

و یا در آیه ی 53 سوره زمر که از عاشقانه ترین آیه های قرآن است گفته شده : - قل یا عبادى الذین اسرفوا الی انفسکم لاتقتنوا من رحمۃ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا. ای بندگانی که در گناهان اسراف می کنید از رحمت خدا ناامید نشوید خداوند تمامی گناهان را می بخشد.

بزرگترین گناه نا امیدى از رحمت خداوند است. هر چقدر گناه انسان بزرگ باشد رحمت خداوند بیشتر و بزرگتر است و همواره گناهان انسان در مقابل رحمت خداوند کوچک و نا چیز است.

آیه ای در انجیل می گوید « ای فرزند گمشده به خانه پدریت باز گرد»

« توبه » توبه به معنای بازگشت است، گفته شده اگر فردی توبه کند تمام سیئات او به حسنات تبدیل می شود.

« صد بار اگر توبه شکستی باز آی »

اصل: هیچ چیز جز رحمت از خداوند ساطع نمی شود.

همانطور که می دانیم شیطان هم رحمت است خود شیطان یکی از مصادیق بزرگ رحمت خداوند است. در مورد ابلیس هم باید بدانیم که بطور سمبلیک همه ی ملائک مشرک شدند چون از به جز خداوند به آدم نیز سجده کردند و تنها ملکی که موحد باقی ماند ابلیس بود که جز بر خدا سجده نکرد و وظیفه ی بوجود آمدن تضاد و عالم دو قطبی برای ما برعهده گرفت همچنین اگر شیطان نبود ما هرگز هوشمندی + را نمی شناختیم . در این باره آیه ای وجود دارد که برائت شیطان را ثابت می کند : «کمثل شیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی برى منک وانى اخاف الله رب العالمین» (آیه 16 سوره حشر) همانند شیطان که به آدمی گفت کافر شو چون کافر شد گفت من از تو بیزارم من از خدا پروردگار جهانیان می ترسم. پس می دانیم که خداوند عاشق است و ما معشوق .

مولانا شعری دارد از زبان خداوند به انسان که نشان دهنده ی این عشق است :

نگفتمت مرو آنجا که آشنات منم

درین سراب فنا چشمه ی حیات منم

وگر به خشم روی صد هزار سال زمن

به عاقبت به من آیی که منتها منم
نگفتمت که به نقش جهان مشو راضی
که نقش بند سرا پرده ی رضات منم
نگفتمت که منم بحر و تو یکی ماهی
مرو به خشک که دریای باصفات منم
نگفتمت که چو مرغان به سوی دام مرو
بیا که قوت پرواز و پر و پات منم
نگفتمت که تو را ره زنند و سرد کنند
که آتش و تپش و گرمی هوات منم
نگفتمت که صفتهای زشت در تو نهند
که گم کنی که سر چشمه ی صفات منم
نگفتمت که مگو کار بند از چه جهت
نظام گیرد، خلاق بی جهات منم
اگر چراغ دلی دانک راه خانه کجاست
و گر خدا صفتی دانک کدخدات منم

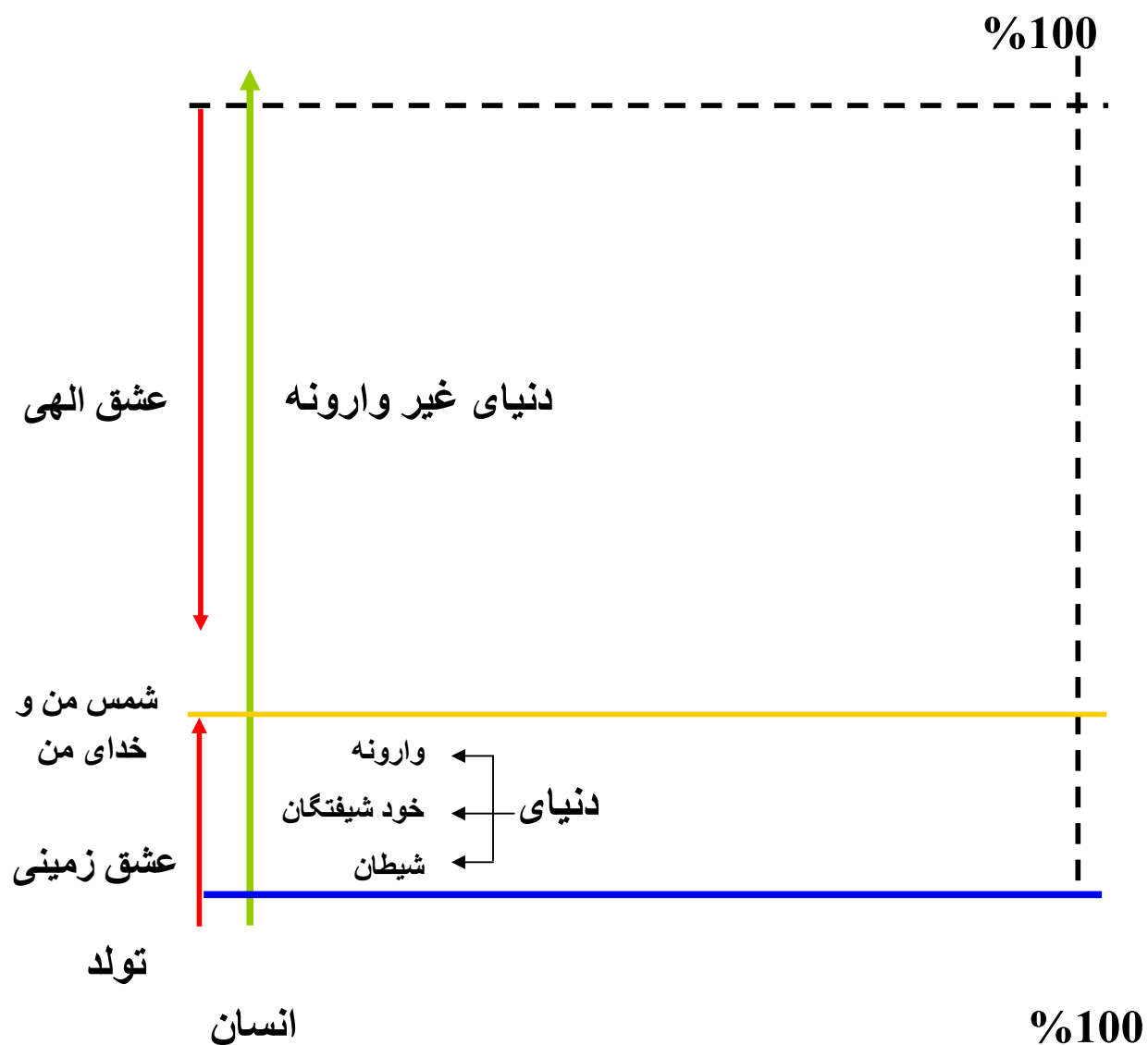
در طول کل خلقت ما سرشار از عشق خداوند و رحمت بودیم .

اگر اصل یک و اصل دو را در کنار هم بگذاریم : یک قلب جای یک عشق است (یا عشق به خود یا عشق به دیگران) و یا باید عاشق خود باشیم یا تجلیات خدا چون عاشق خود خدا نمی توانیم باشیم. در نتیجه انسان می تواند عاشق تجلیات خداوند بشود برای مثال عاشق یک درخت ، عاشق یک انسان و هنگامی که انسان عاشق یک تجلی می شود از خود بیرون می آید و خانه دلش خالی می شود و آن هنگام خداوند عشقش را بر او جاری می کند. از این منظر در عرفان می گوئیم عشق زمینی بسیار مقدس است زیرا باعث می شود از خود بیرون بیاییم و عشق خدا بر ما جاری شود.

پس انسان تا جایی در عشق پیش می رود و در نهایت عاشق یک تجلی می شود که به آن در عرفان، شمس می گوئیم و به این مرحله تحول و خالی شدن از خود مرحله ی «شمس من و خدای من» گفته میشود که بسیار مرحله ی مهمی است. تا قبل از آن، دنیایی که در آن بودیم دنیای وارونه بود و پس از خالی شدن خانه دل از او، او در ما جاری می شود و دنیای حقیقی اتفاق می افتد.

مرحله ی شمس من و خدای من ← یعنی انسان در مسیر عشق به سوی خدا تا جایی می تواند پیش رود که عاشق یک تجلی (یک شمس) بشود (مطابق شکل زیر) و از آنجا به بعد عشق خدا جاری می شود.

پیر من و مراد من
 درد من و دواى من
 فاش بگفتم این سخن
 شمس من و خدای من
 از تو به حق رسیده ام
 ای حق حقگزار من
 شکر تو را ستاده ام
 شمس من و خدای من



یعنی من عاشق شمس می شوم چون خدا را در او می بینم و او تجلی خداست . بعد از آن عشق خدا بر من جاری شود پس این بسیار زیباست.

پس از طی این مرحله ی شمس من و خدای من با دو دنیای جدید آشنا می شویم دنیایی که قبل از بروز عشق به تجلی است که آن دنیای وارونه است یا دنیای خودپرستان یا دنیای شیطان که در آن خودخواهی و خودشیفتگی وجود دارد و به محض رد کردن مرحله ی شمس من و خدای من و جاری شدن عشق خدا دنیای حقیقی شکل می گیرد دنیایی که رنگ و بوی دیگری دارد.

اگر در دنیای وارونه از مفاهیمی چون عشق ، خدا ، عبادت ، دعا ، صدقه ، نذر واقعیت و حقیقت سخن می گفتیم در دنیای حقیقی هم از این مفاهیم می گویم اما بسیار متفاوت .



عشق در دنیای وارونه : یعنی اسارت ، کابوس رقیب ، انحصار طلبی تمام مفاهیم در دنیای وارونه ، وارونه بیان می شود.

جملاتی که در دنیای وارونه در زمینه عشق بکار می رود عبارت است از : اگر تو نباشی « من » می میرم
این از خودخواهانه ترین جملاتی است که یک عاشق به معشوقش می گوید این جمله یعنی تو باش تا « من » نمیرم ، اگر من
مردم دیگر فرقی نمی کند باشی یا نباشی.

مفهوم عشق در دنیای حقیقی :

عشق یعنی آزادی ، رهایی... عشق یعنی عاشق از نگاه معشوق می بیند با گوش معشوق می شنود . اگر معشوق خوشحال باشد ،
عاشق نیز خوشحال است. اگر معشوق لذت ببرد عاشق هم لذت می برد.

مفهوم عشق در دنیای حقیقی بسیار عظیم تر و متعالی تر از مفهوم عشق در دنیای وارونه است.

علت عاشق ز علت ها جداست عشق اسطرلاب اسرار خداست

عشق در دنیای حقیقی یعنی تابش بدون تمنا ، بدون انتظار، بدون توقع به بازگشت .

همانطوریکه ماه بازتاب نور خورشید را بر سر زمینیان می تاباند چه بر سر مسلمان چه بر سر کافر و بدون تمنا و منت می
تابد.عاشق نیز بدون تمنا می تابد،

ما ظرفیت نگاه کردن به خورشید را نداریم اما با نگاه کردن به نور ماه به یاد خورشید می افتیم همانگونه که ظرفیت عاشق
خداوند شدن را نداریم اما با عاشق شدن در واقع در آن به وجود خدا پی می بریم.

روشن بنگر که آفتاب است آن نور که خوانیش تو مهتاب

عاشق باید مانند ماه بتابد؛ پدیده ی ماه شدن و رسیدن به مقام بی تمنایی بسیار مقدس است .

عاشق حقیقی عشق یک طرفه دارد یعنی بی تمنا می تابد . جملاتی از قبیل ، برای کسی بمیر که برایت تب می کند و ... را در
عشق در دنیای حقیقی قبول نداریم عشق دو طرفه در اصل دو عشق یکطرفه است که هر یک بی تمنا به دیگری می تابد.

مفهوم عشق در دنیای حقیقی در شعر زیر کامل می شود.

از مردمک دیده ببايد آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را

تعریف خدا در دنیای وارونه : (خدای وسیله)

خدا وسیله ای است برای پیشبرد کارهای روزمره ی انسان . مانند بلدوزری که جلو می آید و جاده را برای انسان صاف و
هموار می کند. یعنی استفاده ی ابزاری از خداوند در جهت خواست ها و توقعات فرد. به طور کلی در دنیای وارونه و یا قبل از
تحول و رسیدن به مقام عشق به دیگران چون فرد خود شیفته است تمام مفاهیم را در جهت منیت و پیشبرد اهداف خود در
نظر میگیرد. حتی مفاهیمی مانند خدا، دعا و... برای مثال گفته می شود . خدایا فرزندم ... خدایا کنکورم ... خدایا بدهکاری
هایم ... خدایا چراغ سبز باشد ... خدایا جای پارک پیدا کنیم ... خدایا ... و میزان صدا کردن خدا به اندازه ی احتیاجات است.
در اصل خدا خدای وسیله است و این خدای حقیقی نیست.

در دنیای وارونه، همه ی خواسته هایی انسان از خدا ، مسائلی است که به خودش مربوط است و باید برای رسیدن به آنها تلاش کند و به خدا ارتباطی ندارد.

برای مثال : باید درس بخواند تا در کنکور قبول شود ، و

تعریف خدا در دنیای حقیقی : خدا ، خدای هدف است .

ما ز دوست غیر از دوست مقصدی نمی خواهیم
و یا
حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی .

محب صادق از جانان به جز جانان نمی خواهد
تعریف خدا در دنیای حقیقی (خدای هدف)

هر چه اندیشی پذیرای فناست
آنچه در اندیشه نآید آن خداست .

در دنیای وارونه خداوند برای رسیدن به مقاصد فردی مورد پرستش واقع می شود.
یعنی این مقاصد هستند که مورد پرستش قرار می گیرند ، نه خود خدا . با این نوع پرستش فرد بدون اینکه خود واقف باشد ، در اصل خود پرستی می کند به همین دلیل کسانی که در دنیای وارونه از رابطه ی عاشقانه با خداوند سرمست هستند ، با اشاره به پرستش مستانه ی خود ، دیگران را از آن طاعت (که شرک آمیز و بت پرستانه است) بر حذر می دارند.

گر یار منید ترک طاعات کند
غم های مرا به من مکافات کنید

چون در گذرم خاک مرا گر سازید
در رخنه ی دیوار خرابات کنید

پیام دیگری که در همین راستا برای هر عابد و زاهدی وجود دارد این است که ورود به دنیای عرفان و چشیدن می آگاهی انسان را عاشق می کند و در این حالت او دین را به عنوان دینی که خدای آن خدای وسیله است کنار می گذارد و آن را به عنوان این خداجویانه دنبال می کند .

زاهد از ما به سلامت بگذر کاین می لعل

دل و دین می برد از دست بدان سان که مپرس

در دنیای حقیقی ما از خدا فقط و فقط خود خدا را می خواهیم :

دانی چه ها چه ها می خواهم
وصل تو من بی سر و پا می خواهم

فریاد و فغان و ناله ام دانی چیست
یعنی که تو را تو را تو را می خواهم

مفهوم دعا در دنیای وارونه :

دعا در اینجا در جهت خدای وسیله است و برای امور زمینی

برای مثال : دعا برای قبولی در کنکور ، دعا برای خرید ماشین و

مفهوم دعا در دنیای حقیقی :

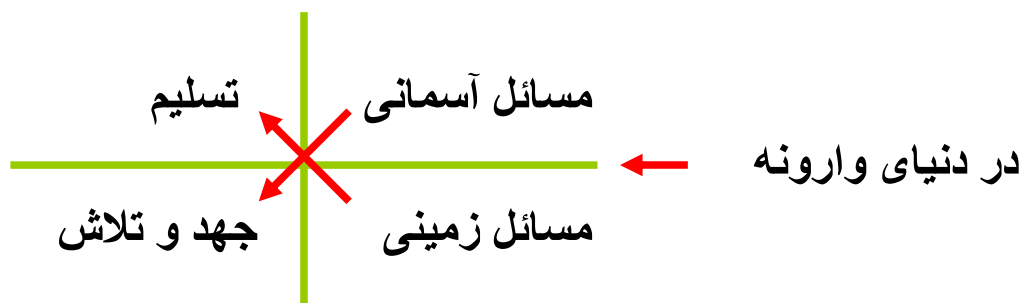
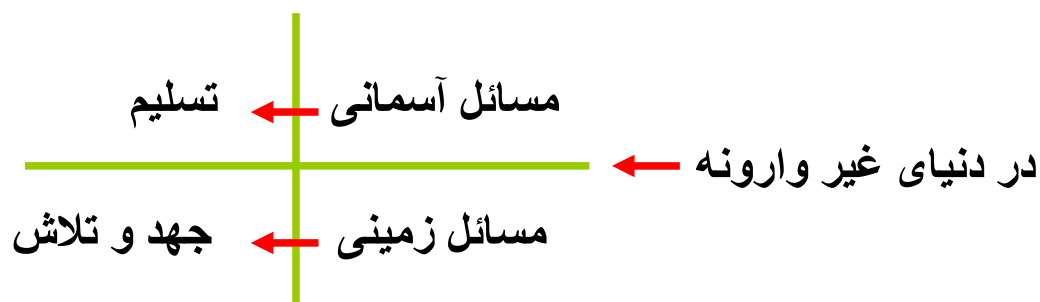
انسان خدا را برای رفع نیازها و رسیدن به منافع خود نمی خواهد ، بلکه او را برای اشتیاق خودش می خواهد و طلب می کند.

مفهوم دعا در دنیای حقیقی در شعر زیر کامل می شود.

فراق و وصل چه باشد معنای دوست طلب

که حیف باشد از او غیر از او تمنایی

یارب ز تو آن چه من گدا می خواهم
هر کس ز در تو حاجتی می خواهد
افزون ز هزار پادشاه می خواهم
من آمده ام از تو ، تو را می خواهم .
در تمام دعاها قرآنی فقط خود خدا را می خواهد .
یعنی بهترین دعا . آگاهی ،... دانش خودش را به ما بدهد و ما را از آتش ناآگاهی نجات دهد.



در اینجا به دو مفهوم بر می خوریم . مفهوم کار زمینی و مفهوم کار آسمانی .

کار زمینی: ابزار آن سعی و تلاش می باشد که در قرآن نیز آمده است «لیس للانسان الا ما سعی»

برای انجام تمام کارهای زمینی باید تلاش کرد و به خدا ارتباطی ندارد.

کار آسمانی: کاری است که در ارتباط کامل با خداوند می باشد و درقران آمده است: «ان الدین عندالله اسلام» تنها مرام نزد خداوند تسلیم است.

در این مفاهیم: جمله ی هر آنکس که دندان دهد، نان دهد را نمی پذیریم. هر آنکس دندان دهد، توانایی بدست آوردن نان را نیز می دهد. برای همه ی امور زمینی باید سعی و تلاش کرد

برای کار آسمانی سعی و تلاش تاثیری ندارد. ابزاری که خداوند پس از تسلیم شدن در اختیار ما می گذارد تقوا است. اما بشردر دنیای وارونه برای کار زمینی تسلیم می شود برای کار آسمانی تلاش می کند.

شکل صحیح این مفهوم به صورت زیر است.

ابزار	قانون	
لیاقت	سعی و تلاش	کار زمینی
تقوا	تسلیم	کار آسمانی

برای مثال: قبولی در امتحان یک کار زمینی است که نیازمند سعی و تلاش و درس خواندن است. اما آرامش داشتن در جلسه ی امتحان کار آسمانی است. زیرا که الا بذكرالله تطمئن القلوب و اینکه گفته می شود از تو حرکت از خدا برکت به همین منظور است.

مفهوم عبادت در دنیای وارونه

انگیزه عبادت کردن در دنیای وارونه رضای خدا می باشد و تصویری را ایجاد می کند که خداوند مانند پادشاهی در انتظار پیش کشی هایی است و اگر بپسندد راضی شود امان می دهد و اگر نپسندد گردن می زند!!خدا، خدایی خشمگین و ناراضی است که ما برایش نماز می خوانیم روزه می گیریم تا قبول کند و راضی و خشنود شود

عبادت در دنیای حقیقی

عبادت ما، نمازما، روزه ی ما و... برای رضای خودمان است. در واقع رضای خودمان یعنی کمال خودمان، هر عبادتی برای خود ماست.

الله الصمد، خدا بی نیاز است. و نیازی به عبادت ما ندارد. و این ما هستیم که در جهت کمال خود نیازمند عبادتیم. پس در دنیای وارونه برای رضای خدا کار می کنیم اما در دنیای حقیقی در حقیقت رضای خود ما مطرح است (رضای ما یعنی کمال ما)

صدقه و نذر در دنیای وارونه:

صدقه و نذر در دنیای وارونه مشروط می باشد یعنی با خدا معامله می شود که اگر این اتفاق بیافتد، صدقه یا نذری را می پردازیم. حتی این معامله عموماً نابرابر است.

صدقه و نذر در دنیای حقیقی :

صدقه و نذر در دنیای حقیقی غیر مشروط می باشد و هیچ معامله ای صورت نمی گیرد و فرد می گوید چه این اتفاق بیافتد ، چه نیافتد ، این نذر یا صدقه را می پردازم .

در اینجا به دلیل اینکه نذر و یا صدقه غیر مشروط است به محض پرداخت آن ، هر فردی که در برخورد با آن قرار می گیرد طلب خیر می کند و تشعشع مثبتی را می فرستد و می دانیم که تشعشع مثبت همان کسب فیض الهی می باشد. که این تشعشع مثبت به سوی نذر کننده و یا پردازنده صدقه طبق « قانون الله سریع الحساب » باز می گردد.

واقعیت و حقیقت در دنیای وارونه :

در دنیای وارونه ضرب المثلی هست که می گوید حقیقت تلخ است! ببینیم آیا واقعا حقیقت تلخ است؟
واقعیت در دنیای وارونه شیرین است یعنی تمام خوشیهای زندگی و نعمتهای که وجود دارد ، اما حقیقت تلخ است زیرا اینطور گفته میشود که پس از این همه لذت ماجرا به حقیقتی ختم می شود نه نام مرگ .

واقعیت و حقیقت در دنیای حقیقی :

در دنیای حقیقی این واقعیت است که تلخ است زیرا واقعیت نشان می دهد که هر آنچه وجود دارد مجازی و فانی است و این حقیقت است که شیرین است و نشان می دهد که پس از مرگ همه چیز جریان دارد و تازه آغاز راه است.
انسان باید در دنیا جام زندگی اش را که با واقعیت تلخ پر شده است ، با چاشنی حقیقت شیرین مخلوط کند و بهشت نقد را در دنیا برای خود پدید آورد.

جلسه پنجم

چرا انسان اشرف مخلوقات است؟ (از منظر نردبان شعوری خلقت)

چگونگی پیدایش شعور ذرات در کل هستی

در ابتدا ابر آگاهی (شعور مطلق، شعور کل) بر هستی حاکم بوده است که توسط یک راکتور یا مبدلی به اولین ارتعاش (تارهای مرتعش) (Superstring) یا ارتعاش بنیادی تبدیل می شود.

اولین پله ی شعوری که در خلقت، پدید آمد، **شعور ارتعاش بنیادی** است.

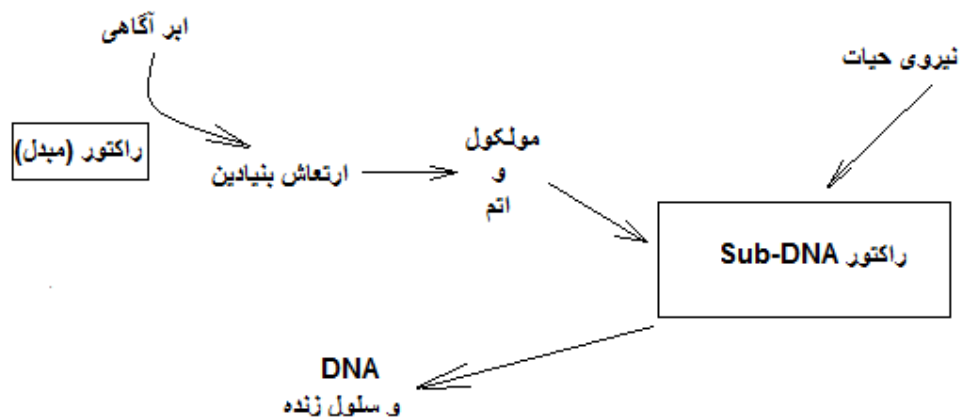
تراکم این ارتعاش اولیه ارتعاشات به ذرات دیگری چون الکترون، پروتون، نوترون و پوزیترون، بوجود می آیند و در پی آن اتم و مولکول ساخته می شود.

آجر جهان هستی مولکول است، که ماده و انرژی را پدید می آورد. که ماده و انرژی پله ی شعوری دوم را تشکیل می دهد که با آن **شعور زمینه** نیز گفته می شو

(شعور موجود در ماده و انرژی قطعاً فراتر و پیچیده تر از شعور حاکم بر ارتعاش می باشد، زیرا این شعور مسئول متراکم کردن ارتعاش و تبدیل آن به مایع، جامد، گاز، سنگ، آب و ... می شود).

در مرحله ی بعدی اتفاق جدیدی رخ می دهد و مشاهده می شود که هنگامیکه مولکولهای بازهای آلی که از نظر فیزیکی مرده محسوب می شوند در کنار یکدیگر قرار می گیرند طی تحول عجیبی به یک DNA که زنده است تبدیل می شوند. این فرآیند عجیب توسط ورود نیروی توسط راکتور Sub-DNA شکل می گیرد.

نیروی وارد شده نیروی حیات نام دارد که پس از ورود مولکولهای مرده را جان می بخشد و به DNA زنده تبدیل می کند



راکتور subDNA، نیروی حیات را از جهان هستی می گیرد.

این نیرو پایه ی خلقت موجود زنده است، اگر این راکتور وجود نداشت، حیاتی نیز وجود نداشت.

سومین پله ی شعوری، **شعور حیات** می باشد که قطعاً از دو پله ی شعوری قبلی پیچیده تر است.

چهارمین پله ی شعوری ، شعور تعقل غریزی (غریزه) می باشد که در برخی موجودات بروز می کند مانند یک مورچه که علاوه بر دارا بودن شعور حیات ، شعور تعقل غریزی را نیز دارد برای مثال به دنبال جمع کردن دانه برای فصل سرما می رود . (عبادت مورچه در دانه جمع کردن می باشد)

این که گفته می شود النجم و الشجر یسجدان ، نجم شعور ماده و انرژی را دارد ، شجره علاوه بر آن شعور حیات را نیز دارد . و در اصل اینکه شعور ماده بودن در ستاره و درخت است ، اوج تعالی آنها را می رساند . پنجمین پله شعوری خلقت ، شعور تعقل غیر غریزی (اختیاری) می باشد . با این پله شعوری می توان با اختیار ، استدلال و ارزیابی کرد . اصطلاحاً پله ی عقل می باشد . که ملائک و جن از این پله شعوری برخوردارند .

از آنجا که در قرآن سمبلیک گفته می شود ، ملائک به خداوند گفتند می خواهی انسانی خلق کنی که خونها بریزد و فسادها کند ؟ یعنی شعور تعقل و استدلال پیش از انسان خلق شده بود .. جن هم در نوع خودش دارای استدلال اختیار است . که گاهی در بحث تشعشع دفاعی بررسی می شود . ششمین پله شعوری خلقت ، که به تبع آن انسان اشرف مخلوقات است و تا قبل از آن هیچ مخلوق دیگری این شعور را ندارد ، خلق شعور عشق است . انسان تنها موجودی است که قابلیت درک و فهم عشق را پیدا کرد .

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه ی فال به نام من دیوانه زدند

اینکه سمبلیک گفته شد ملائک به خدا گفتند که آدمی را خلق می کنی که خونها و فسادها کند ، آنها شعور پله 5 را داشتند و این را ندیدند که خداوند گفت انی اعلم ما لا تعلمون ، خداوند می دانست که شعور عشق چه میکند . در ازل پرتو حسنش ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد و یا

جلوه ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد تنها عامل تجلی چیزی جز عشق و رحمت خداوند نیست . آنچه به آدم از سایر مخلوقات معنای متفاوت بخشید ، عشق است . آدم حاصل امانت عشق شد ، در حالیکه آسمان و زمین از تحمل آن سر باز زدند .

انسان تنها مخلوقی است که مفاهیم ، ایثار و فداکاری ، اختیار ، اشتیاق ، اشراق و را تحقق می بخشد .

از شبنم عشق خاک آدم گل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

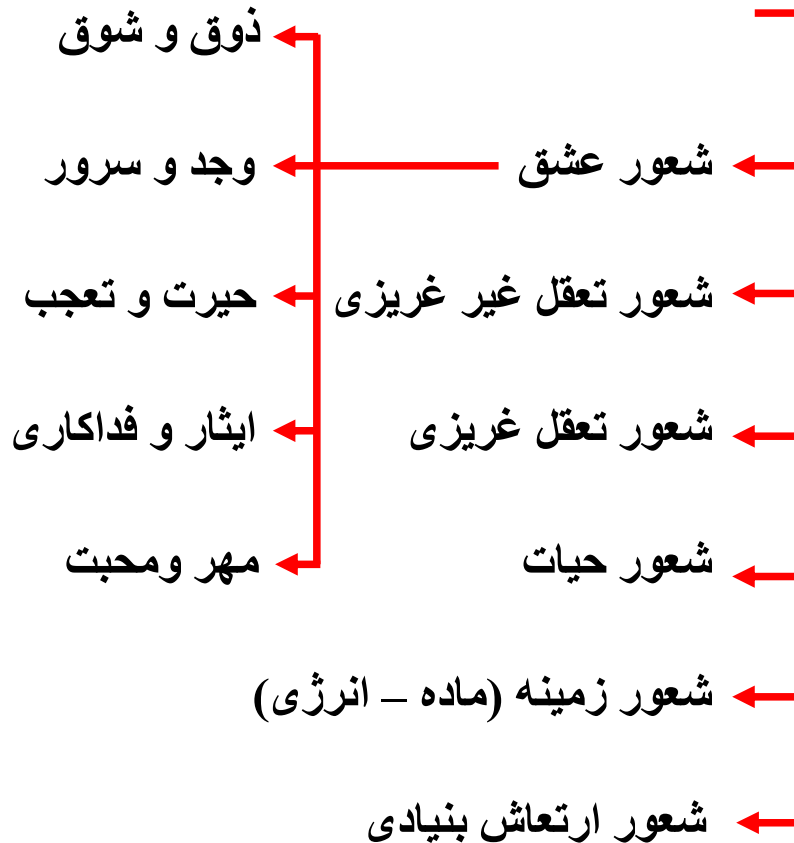
سرنشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره از آن چکید و نامش دل شد

- این همان مفهومی است که گفته می شود

فرشته نداند که عشق چیست

اگر سمبلیک گفته شد خداوند جهان را در 6 یوم آفرید ، منظور این 6 پله ی شعوری است .

جهان هستی از شعور آفریده شده است



برخی جوامع در پله ی شعوری 4 زندگی می کنند. یعنی تنازع برای بقا و هیچ قانونی را رعایت نمی کنند و فقط در حد بر طرف کردن نیازهای غریزی خود عمل می کنند ، بدون هیچ نظمی .

- برخی جوامع دیگر در پله ی شعوری پنجم زندگی می کنند ، بسیار منظم ، با رعایت تمام قوانین ، اما اگر کسی زمین بخورد ، طبق قانون او را نادیده می گیرند. و مفهوم همدردی و احساس و عشق بی معنی است.
 - هنوز جامعه ای نتوانسته به طور کامل برای مدتی طولانی شعور عشق را تجربه کند. در برخی مقاطع شعور عشق بروز پیدا کرده اما بسیار کوتاه مدت بوده است.
 - بشر قطعاً به این عصر طلایی و عصری که شعور عشق حاکم شود خواهد رسید. زیرا خداوند به ملائک گفت من چیزی می دانم که شما نمی دانید ...
- این تغییر پله شعوری می توانند بسیار سریع رخ بدهد ، هم اکنون هم روح جمعی جهان بسیار تغییر کرده است.

چرا انسان اشرف مخلوقات است؟

بررسی خلقت از دید ورودی و خروجی

- برای هر نظام سیستم سازمندی ، یک ورودی ، یک فرآیند و یک خروجی تعریف می شود.
- بررسی سیستم گیاهان :
ورودی گیاه ثابت است (آب ، خاک ، نور و ... به مقدار کافی)
- فرآیند گیاه نیز ثابت است (یک فرآیند مشخص فتوسنتز و ... دارد)
- خروجی گیاه نیز ثابت است (درخت سیب اگر با ورودی درستی تغذیه شود ، در نهایت درخت سیب می دهد و...)



- ورودی حیوانات متغیر است (گاهی گیاه می خورند ، گاهی گوشت و ...)
- فرآیند حیوانات ثابت است.
- خروجی حیوانات ثابت است (شیر ، همیشه همان شیر است و ...)



انسان :



ورودی انسان بسیار پیچیده تر از گیاهان و حیوانات است ، زیرا تنها چیزی که می خورد نیست ، چیزی که می بیند ، می خواند ، می شنود و ورودی محسوب می شود. پس ورودی انسان متغیر است.

فرآیند انسان نیز متغیر است ، زیرا اندیشه ای که بر روی افراد مختلف تاثیر می گذارد متفاوت است و حتی در دو قلوبا نیز متفاوت است.

خروجی انسان نیز متغیر است ، با توجه به نوع فرآیند به روی دو فرد مختلف دو خروجی متفاوت حاصل می شود.
انسان تنها موجودی است که می تواند از یک ورودی ، دو خروجی متفاوت داشته باشد.

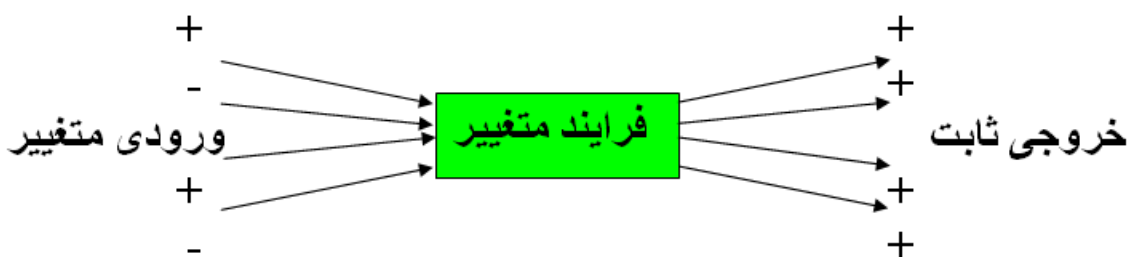
مثلا با دیدن یک فرد معتاد (ورودی منفی) یک نفر به این نتیجه می رسد که او بهترین کار را کرده است (خروجی منفی) و دیگری به این نتیجه می رسد که درس عبرتی است و باید از مواد مخدر حذر کرد (خروجی مثبت)

ورودی همیشه تضمین کننده ی خروجی نیست. این فرآیند است که باید درست ساخته شود و نتیجه ی درستی بدهد. نباید روی ورودی سرمایه گذاری شود باید روی فرآیند کار شود.

اینکه گفته می شود « یَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ » : کسانی که تمام حرف ها را می شنوند و از بهترین آنها تبعیت می کنند.

چاره کار در محدود کردن ورودی ها نیست بلکه چاره در اندیشه سازی و فرآیند سازی است. برنامه ریزی روی ورودی ها هنگام تعلیم و تربیت کارساز نخواهد بود ، سرمایه گذاری بر روی فرآیند و اندیشه سازی اهمیت بسیاری دارد.

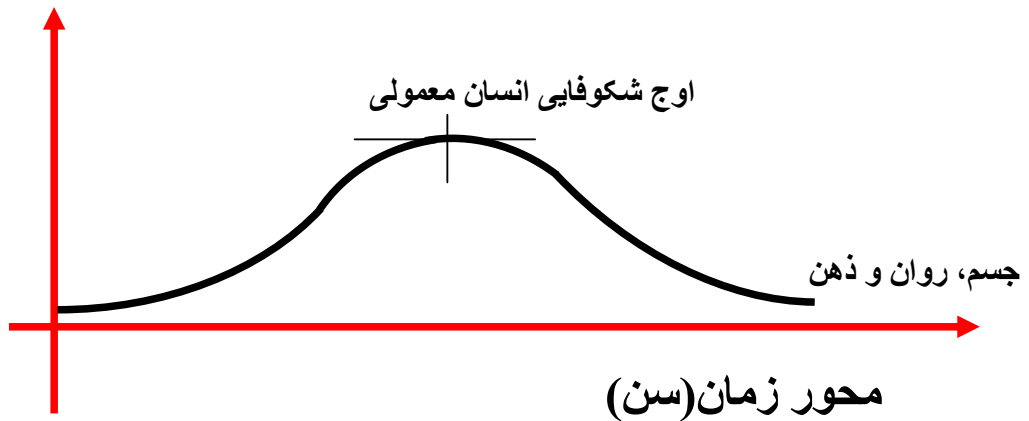
- انسان متعالی انسانی است که ورودی متغیر دارد اما خروجی ثابت داشته باشد (ادب از که آموختی، از بی ادبان)
- انسان متعالی مانند یک سیستم باز یافت زباله است که تمام ورودی هایش منفی است.
- اما خروجی اش مثبت است.
- نمودار انسان متعالی به شکل زیر است .



- حافظ شیراز هم همین درس را به بشر داد . شعر یزید بن معاویه (ادرکاسا وناولها الا یا ایها الساقی) را به عنوان ورودی منفی استفاده کرد و خروجی مثبت که همان غزلیات عارفانه اوست به بشر هدیه کرد.

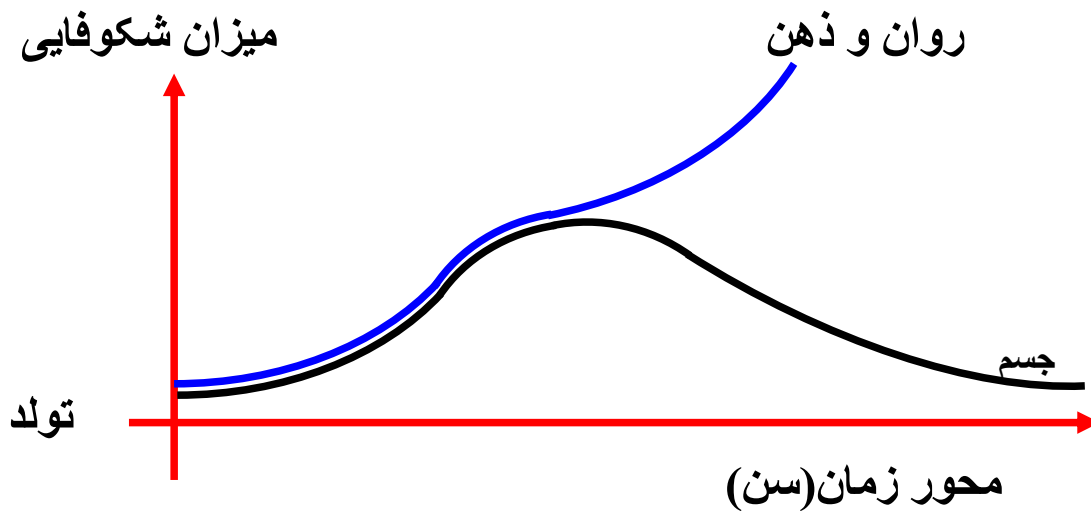
انسان به این دلیل اشرف مخلوقات است که می تواند انواع ورودی را بگیرد و خروجی مثبت بدهد.

میزان شکوفایی



نمودار عملکرد ذهن، روان و جسم در افراد معمولی به نسبت افزایش سن

میزان شکوفایی



نمودار عملکرد ذهن، روان و جسم در افراد متعالی به نسبت افزایش سن

انسان متعالی پس از گذشت زمان، جسمش دچار افت می شود (هرچند همان جسم هم دیرتر از انسان معمولی پیر می شود) اما روان و ذهن او هرگز دچار افت نمی گردد و شکوفایی ذهن و روان اتفاق می افتد. انسان معمولی در سنین پیری تبدیل به پیر خرفت می گردد و انسان معمولی به پیر دانا تبدیل می شود.

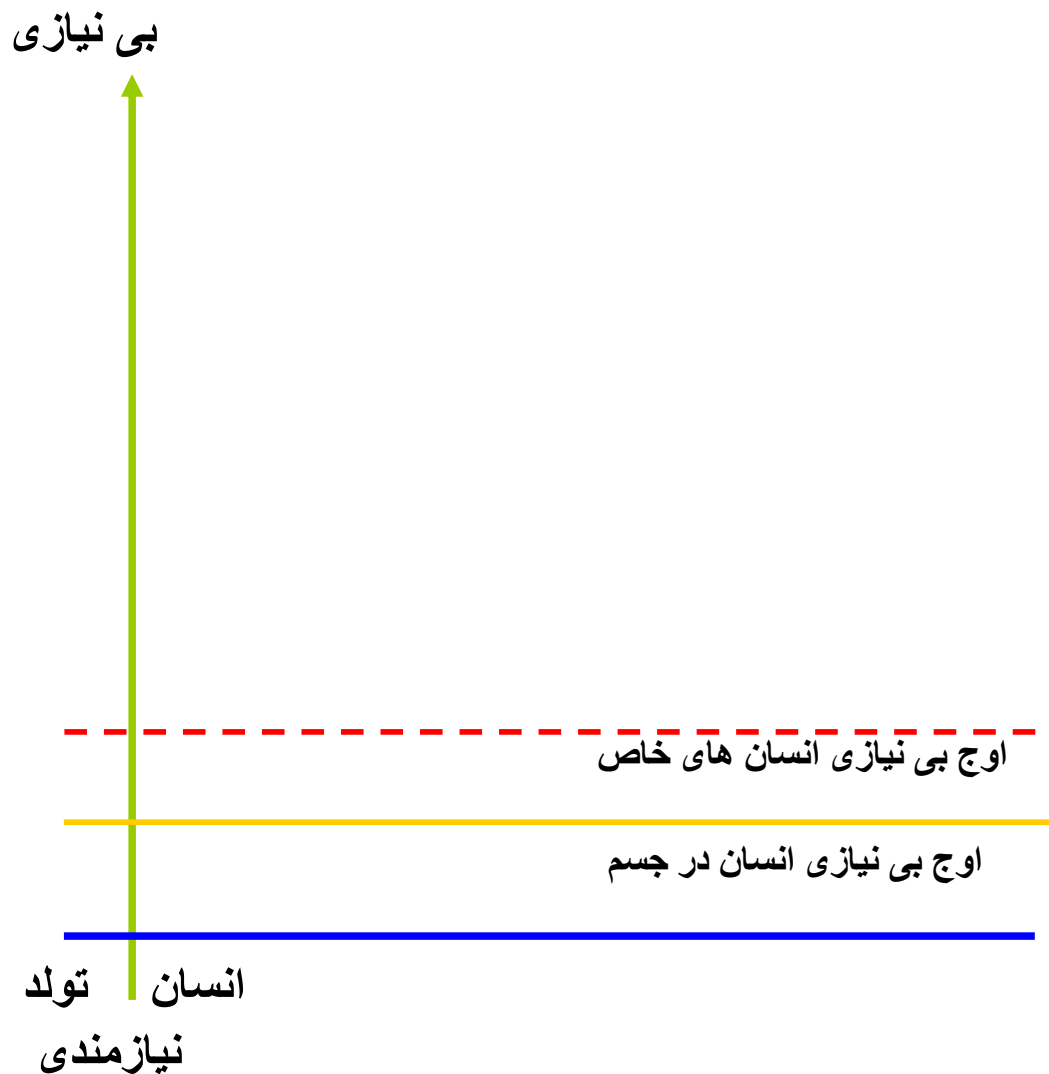
جلسه ششم

چرا مرگ طراحی شده است؟

چرا مرگ اختیاری نیست؟

تعریف کمال - تعریف الیه راجعون

کمال = حرکت از نیازمندی به بی نیازی



- ما در جهان دو قطبی قرار داریم ، اما خداوند در جهان تک قطبی است.

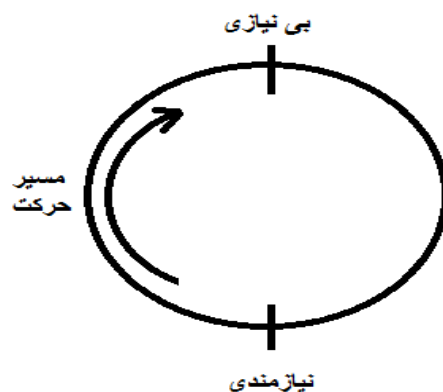
برای مثال صفاتی چون : رحمان ، رحیم ، حمید ، غنی ، ستار العیوب و ... و صفاتی چون : مکار ، جبار ، قهار و

در جهان تک قطبی خداوند با نام ها و صفات مختلف تعریف می شود برای مثال او را الله خطاب می کنیم در حالیکه خدای حقیقی در جهان هیچ قطبی است در جایی که هیچ شناختی از آن نداریم در عرفان به خدای حقیقی عدم گفته می شود در آنجا دیگر هیچ نامی ندارد

واژه ی عدم به معنای « نیستی » و « هیچ » است ، اما این نیستی به معنی خلا نیست ، منظور از این هیچ این است که هیچ تعریفی برای جهان هیچ قطبی وجود ندارد. پس خداوند " نیستی " نیست بلکه " هست " غیر قابل تعریف است
هر چه اندیشی پذیرای فناست آنچه در اندیشه ناید آن خداست
و یا

این عدم خود چه مبارک جایی است که مدد های وجود از عدم است

وقتی گفته می شود " سبحان الله عما یصفون " پس علت وجود صفات مختلف برای خداوند چیست؟ از بررسی آیات «الله صمد» و «انا لله و انا الیه راجعون» ، این نتیجه حاصل می شود که خداوند از هر وصفی مبرا است و این صفات غایت کمال انسان را مشخص می کنند. یعنی : او صمد است و ما به سمت او می رویم. پس ما به سمت بی نیازی می رویم. خداوند بی نیاز است و ما به سوی او حرکت می کنیم پس در واقع ما به سمت بی نیاز شدن حرکت می کنیم . او رحمان است پس ما به سمت رحمان شدن حرکت می کنیم ، انسان در مسیر کمال به سمت صمد شدن ، غنی شدن و... پیش می رود و در نهایت در انتهای چرخه در جهان تک قطبی با او یکی می شود.
تعریف کمال : کمال تعاریف بسیاری دارد که از منظر دیدگاه ناظر با آن آشنا شدیم که کمال یعنی ارتقای دید ناظر از منظری دیگر کمال یعنی حرکت از نیازمندی به سوی بی نیازی .

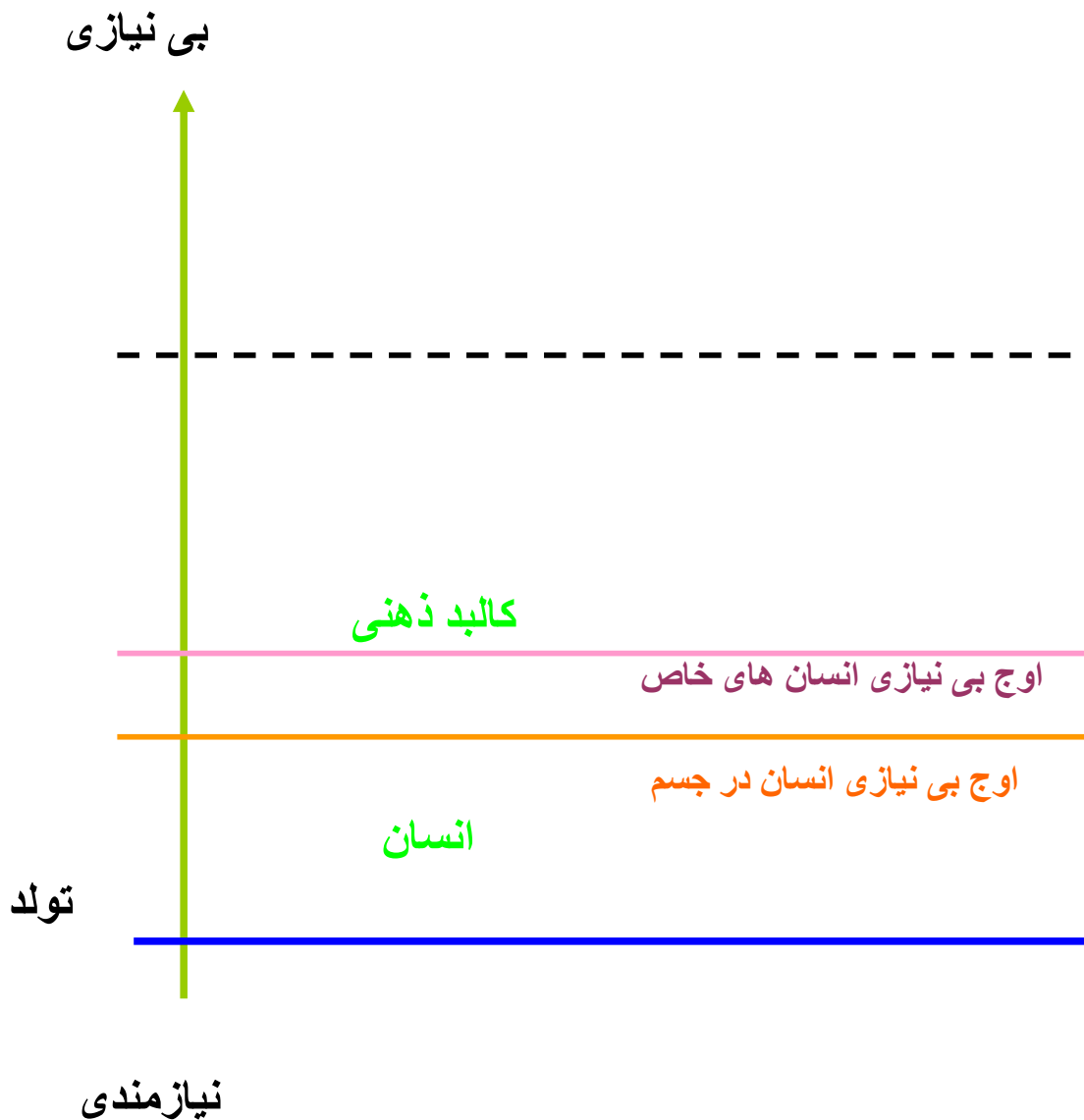


انسان در زندگی دنیا تا حد مشخصی به بی نیازی می رسد و بیشتر از آن امکان پذیر نخواهد بود برای مثال نیاز به خوراک ، پوشاک ، هوا و... در زندگی دنیا از بین نخواهند رفت

برخی مثل مرتاضها ممکن است اندکی از نیازهای مادی خود را مثل خوراک و پوشاک و... را کم کنند اما باز هم نیاز به تنفس و تغذیه و ... دارند. (در نمودار زیر منظور از انسانهای خاص کسانی مثل مرتاضها هستند که اندکی نیازهای خود را کم کرده اند ولی باز نیازمندند)

-اگر زندگی دنیا جاویدان باشد در نتیجه نیازمندی هم جاویدان خواهد بود و نیازمندی جاویدان همواره خلاف مسیرا لیه راجعون می باشد و به تبع آن خلاف کمال می باشد. هیچ انسان وارسته ای طلب زندگی جاویدان را ندارد و مشتاق لقا الله است

زندگی جاویدان = نیازمندی ابدی = الیه راجعون = کمال



وقتی گفته میشود کسی به دنبال آب حیات است ، منظور از آب حیات آگاهی ناب است که باعث جاودانگی می شود و اینکه گفته می شود " و جعلنا من الماء كل شيء حي " همه چیز به آب زنده است منظور این است که همه چیز به شعور و آگاهی زنده است.

اولین دلیل طراحی مرگ این است که اگر زندگی جاودان بود ، نیازمندی جاودان را به دنبال داشت که این مخالف الیه راجعون و مخالف مسیر کمال است

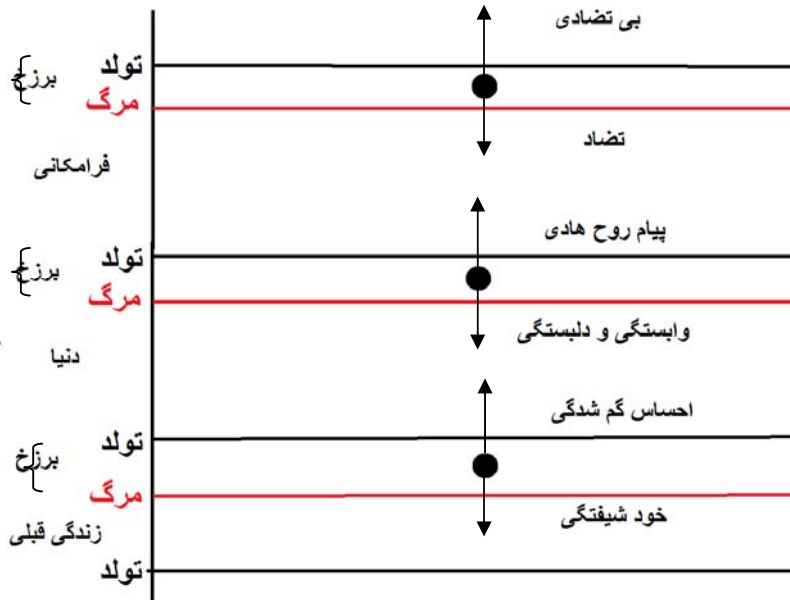
دلیل دوم طراحی مرگ ؛پاسخی به بهانه جویی های انسان است . انسان همواره برای کم کاری هایش بهانه می آورد . برای مثال می گوید به دلیل وجود جسم و گرفتاری برای تامین نیازهای آن وقتی برای اندیشه و تفکر در باره فلسفه خلقت و خداوند و... وجود نداشت در اینجا پاسخ این است که با مرگ بعد مکان از انسان گرفته می شود و در زندگی بعدی درعالم فرامگانی نیازمندی های مربوط به جسم از او گرفته می شود ، اما انسان باز هم بهانه می آورد این بار از زمان گله می کند که زمان برای این اندیشه کافی نبود ، در اینجا با مرگ بعد زمان نیز از او گرفته می شود.

چرا مرگ اختیاری نیست؟

اگر هنگام تولد این امکان در اختیار انسان قرار میگرفت که هرگاه بخواهد مرگ خود را رقم بزند ، برای مثال با فشار دکمه ای بتواند بمیرد ، هرگز مشتاق مرگ خود نخواهد بود و تصور مرگ را همیشه برای دیگران دارد و نه برای خود. و نیز اگر لحظه ی مرگ خود را از پیش می دانست آنگاه می تواند اندکی پیش از مرگ خود از تمام گناهان خود توبه کرده و ... و این بسیار غیر واقعی است . معمای خلقت این است که انسان لحظه ی مرگ خود را نداند و هر لحظه آماده ی مرگ باشد . در مورد مرگ چیزی به نام جان کندن نداریم و این را در دوره دفاعی و با صحبت با کالبدهای ذهنی متوجه خواهیم شد. . روایتی هست که می گویند :مرگ آنقدر سریع اتفاق می افتد که اگر چشم ها بسته باشد فرصت باز کردن نیست و اگر چشم ها باز باشند فرصت بستن نیست

مرگ و نحوه ی تولد در زندگی بعدی

از هر مرگ تا تولد در زندگی بعدی فاصله ای وجود دارد به نام برزخ و برزخ هر زندگی درون همان زندگی است ، برای مثال در این دنیا وقتی انسان می میرد همچنان در کنار اطرافیان است و هنوز در محیط زندگی دنیا قرار دارد. هرگز قرار نیست که انسان در برزخ بماند به همین دلیل نیرویی وجود دارد که همواره از وی در جهت حرکت به سمت زندگی های بعدی دعوت می کند که پیام روح هادی است که همان هدایت گر انسان از هر زندگی به زندگی بعدی است ، اما نیرویی نیز وجود دارد که او را به ماندن در برزخ دعوت می کند که همان وابستگی ها و دلبستگی ها می باشد. برزخ نباید توقف گاه باشد. جزئیات زندگی های قبلی فوق محرمانه می باشد و بعد از طی کردن برزخ هر زندگی در حافظه و آرشیو اطلاعات ابدی فرد ذخیره شده و دیگر دسترسی به آن نیست.



در زندگی های قبلی ، خود شیفتگی نیرویی بوده است که دعوت به ماندن داشته و احساس گم شدگی نیرویی بوده است که دعوت به رفتن به دنیا را داشته است. کسانی که از برزخ زندگی قبلی وارد دنیا می شوند بر خود شیفتگی غلبه می کنند و متعالی تر می شوند.

در زندگی دنیا روح هادی پیام و نیرویی را جهت دعوت به زندگی بعدی می دهد و وابستگی ها و وابستگی ها دعوت به ماندن در برزخ دنیا را دارند.

در زندگی های بعدی در فرا مکانی و فرا زمانی یک نیرویی که عامل بی تضادی است دعوت به رفتن میکند و یک نیرویی که عامل تضاد است دعوت به ماندن می کند

. هر کسی که از برزخ خارج شود هرگز نمی تواند به زندگی های قبلی بازگردد . و اگر کالبد ذهنی در برزخ باشد در خواب دیگران دیده می شود ، تنها چیزی که قابل انتقال از زندگی های قبلی به زندگی های بعدی می باشد ، کلیات دانش کمال است. دانش کمال در انتخاب تشعشع نطفه در زندگی های بعد بسیار موثر می باشد.

انگیزه متعالی

داستان انسان همانند داستان ضحاک مار دوش می باشد. همان طور که گفته شده است ابلیس بر شانه های ضحاک بوسه می زند و دو مار بر شانه های ضحاک رشد می کند که آنها پیوسته خوراک می خواهند و خوراکشان مغز انسان های جوان است و اگر تامین نشود مجبور به خوردن مغز ضحاک می شوند.

انسان نیز دارای دو مار روان و مار ذهن می باشد که اگر مشغول کاری نباشند روان و ذهن انسان را در گیر می کنند.

برای مثال وقتی شخصی رژیم غذایی می گیرد ، در ابتدا چون انگیزه دارد همه برنامه ی رژیمی اش را رعایت می کند زیرا تا آن زمان مار روان و مار ذهن اصطلاحا خواب بوده اند اما پس از گذشت چند روز از رژیم غذایی مار روان بیدار شده و احساس خمودی و احساس پیریشانی و افسردگی رژیم غذایی را برای فرد به وجود می آورد و مار ذهن نیز که مدیریت ادراکات را بر عهده دارد بیدار شده و ادراک فرد را نسبت به غذا تغییر میدهد ، غذا مقدس می شود و به یکباره فرد تحت فشار دو مار روان و ذهن رژیم غذایی خود را می شکند. این تجربه در طی روزه های ماه رمضان هم دیده می شود.

انسان = ضحاک مار دوش مارهای شانه ی انسان = روان و ذهن

گاهی پیش می آید که همان فردی که نمی توانست رژیم غذایی بگیرد ، روزی در گیر انجام کاری باشد و پس از گذشت چندین ساعت متوجه بشود که هیچ غذایی نخورده است بی آنکه تحت فشار مار روان و ذهن قرار گرفته باشد. مشکل انسان نداشتن انگیزه ی متعالی است ، اگر انسان انگیزه متعالی داشته باشد آن گاه مار روان و مار ذهن در گیر آن خواهند بود و دیگر فشاری بر فرد تحمیل نمی کنند .

اینکه گفته می شود مشکل انسان «نفس» است نادرست است، در مورد نفس در دوره 7 صحبت خواهیم کرد. اما اولاً کشتن نفس کشتن امیال غلط است. نفس را باید هدایت کرد.

نمودار ساده ای از اجزای کلی وجودی انسان:

انسان به مانند ماشینی است که ساخته شده از یک مرکب و یک راننده و یک مسافر می باشد .

مرکب: جسم انسان است.

راننده : نفس است

مسافر : روح الله است (که در حفاظی از کارماهای ماست و هیچ دسترسی به آن تا جهنم نیست)(بحث روح الله در دوره 4 مطرح می شود)

تفکیک مرکب و نفس امر بسیار مهمی است اینکه گفته می شود خور و خواب و شهوت مربوط به نفس است اشتباه می باشد ، خوردن و خوابیدن و شهوت سرویس های مرکب هستند در واقع نیاز های جسم ما هستند. راننده باید سرویس های لازم را به مرکب بدهد تا بتواند مرکبش را به مسیر درستی براند . اما هدف حرکت، سرویس های مرکب نیست و مهم مسیری است که در پیش می گیرد.

بحث نفس کشی، بحث درستی نیست ، نفس را نمی توان کشت . نفس باید هدایت گردد تا بتواند مرکب را در مسیر درست براند و مسافر را به مقصد برساند.

مشکل انسان ، مشکل امیال است که نمی شود جلوی آنها را گرفت . مانند میل به خوردن ، میل به زیبا شدن و... و همینطور به امیال انسان اضافه می شود (همانند فرد روزه داری که میل به خوردن دارد)

مار های روان و ذهن به دلیل وجود این امیال فعال می شوند.

آسمان وجودی انسان

وجود انسان به مانند آسمانی است که میلیون ها ستاره دارد و که این ستاره ها ، ستاره های امیال هستند .تنها زمانی که خورشید انگیزه ی متعالی طلوع کند ، ستاره ها دیده نمی شوند .
هنگامی که خورشید انگیزه ی متعالی می تابد ستاره های امیال خود به خود محو می شوند. ولی از بین نمی روند. اگر فردی که می خواهد رژیم غذایی بگیرد انگیزه متعالی برای نخوردن نداشته باشد، دو مار روان و ذهن فعال می شوند.
مشکل انسان، در برابر امیالش، نداشتن انگیزه متعالی است.

جاذبه ها و دافعه ها

همه ی امور زندگی برای انسان یا جاذبه محسوب می شود و یا دافعه.

بررسی دافعه ها:

-دافعه ها به دو شکل می باشند
1 - دافعه های افزایش یابنده در طول زمان
2 - دافعه های کاهش یابنده در طول زمان

دافعه ها ی افزایش یابنده در طول زمان با گذشت زمان تشدید شده و به آلرژی ذهنی تبدیل می شود .
برای مثال در خانواده ای که زن بسیار منظم است و مرد نامنظم است ، عدم رعایت نظم توسط مرد برای زن دافعه محسوب می شود و و به مرور زمان این دافعه شدت می یابد و تا جایی که زن دیگر نمی تواند شرایط را تحمل کند. که به این پدیده آلرژی ذهنی گفته می شود .مثلا زنی را در نظر بگیرید که هر شب در خمیردندان را باز می بیند. اگر سی شب تکرار شود واکنش زن در شب سی بسیار شدیدتر از شب اول است و حتی سر همین موضوع به ظاهر بی اهمیت، به خاطر ایجاد آلرژی ذهنی ممکن است کار به جدایی بکشد.

انواع آلرژی :

1- آلرژی ذهنی : مانند همین مثال بالا (دافعه افزایشی)

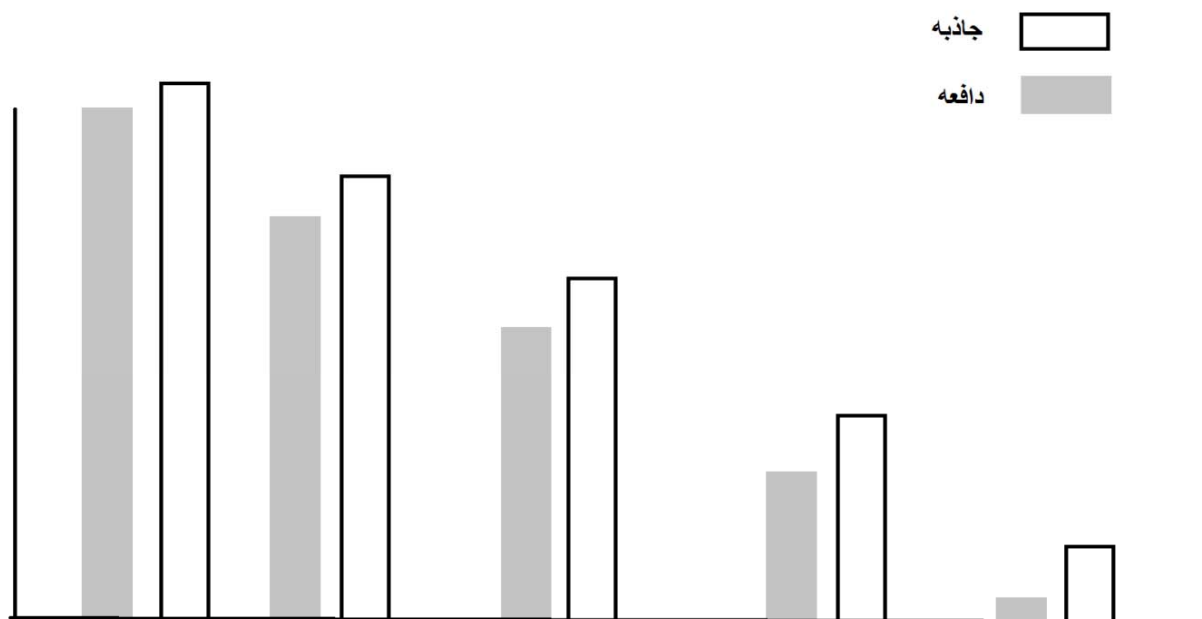
2- آلرژی جسمی : ایجاد حساسیت با خوردن یک خوراکی خاص

3- آلرژی روانی : بروز همان حساسیت با شنیدن نام همان خوراکی خاص

دافعه های کاهش یابنده در طول زمان به طوری است که شدت این دافعه با گذشت زمان کمتر می شود تا جایی که کاملاً از بین برود.

برای مثال کودکی مادرش را طی حادثه ای از دست می دهد: مرگ مادر برای کودک دافعه محسوب می شود و در ابتدا کودک بسیار بهانه می گیرد. در این شرایط وقتی چنین دافعه ای پدید می آید ، باید جاذبه ای را ایجاد کرد که بتواند از شدت دافعه بکاهد. اگر کودک بهانه گیری کند می توان با ایجاد جاذبه ای مانند سفر و تفریحات برای مدتی او را سر گرم پس از مدتی باز

هم دافعه مرگ مادرباعث بهانه گیری کودک می شود اما به دلیل اینکه مدت زمانی از آن گذشته و این دافع کاهش یابنده در طول زمان بوده است، این بار به شدت قبل نیست و جاذبه ای که ایجاد می شود کمتر از جاذبه ی قبلی ست و این روال ادامه دارد تا جایی که این دافعه به حداقل خود برسد.
نمودار دافعه ی کاهش یابنده به صورت زیر است:



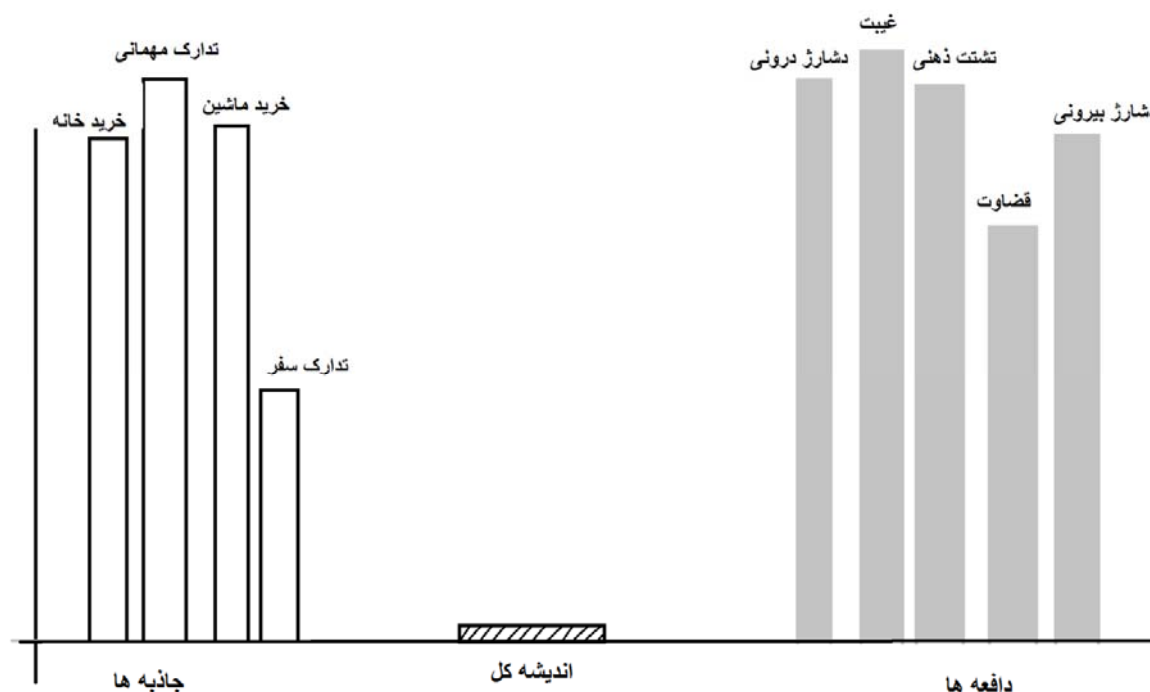
به این پدیده مدیریت بحران گفته می شود. در بحران های اجتماعی وقتی یک دافعه ی خبری باعث هرج و مرج می شود، سیستم های حکومتی برای کنترل این ماجرا از جاذبه های خبری استفاده می کنند تا به مرور زمان از شدت دافعه ی به وجود آمده بکاهند.

انسان در طول زندگی با جاذبه ها و دافعه ها رو به رو است. برای مثال تدارک یک مهمانی ، خرید خانه ، خرید ماشین ، تدارک سفر... برای انسان جاذبه محسوب می شود بخشی از انرژی ذهنی انسان را به خود معطوف می کند. اما بخش دیگری از انرژی ذهنی انسان ، صرف دافعه ها می شود ، برای مثال قضاوت هایی که در طول روز انجام می شود ، غیبت کردن ، تشمت ذهنی ، دشارژ بیرونی ، دشارژ درونی و...

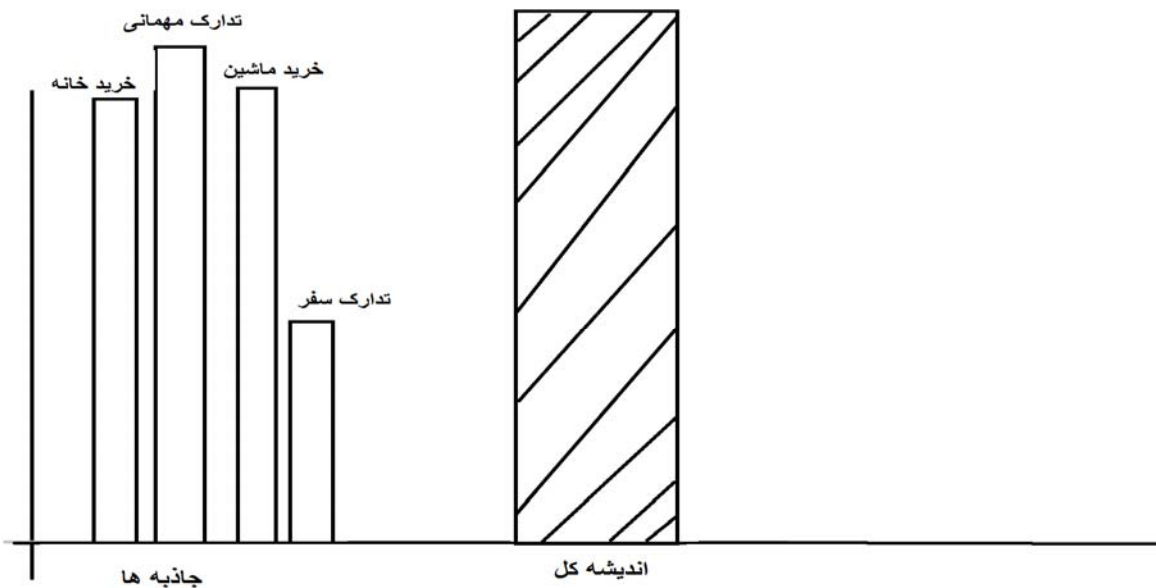
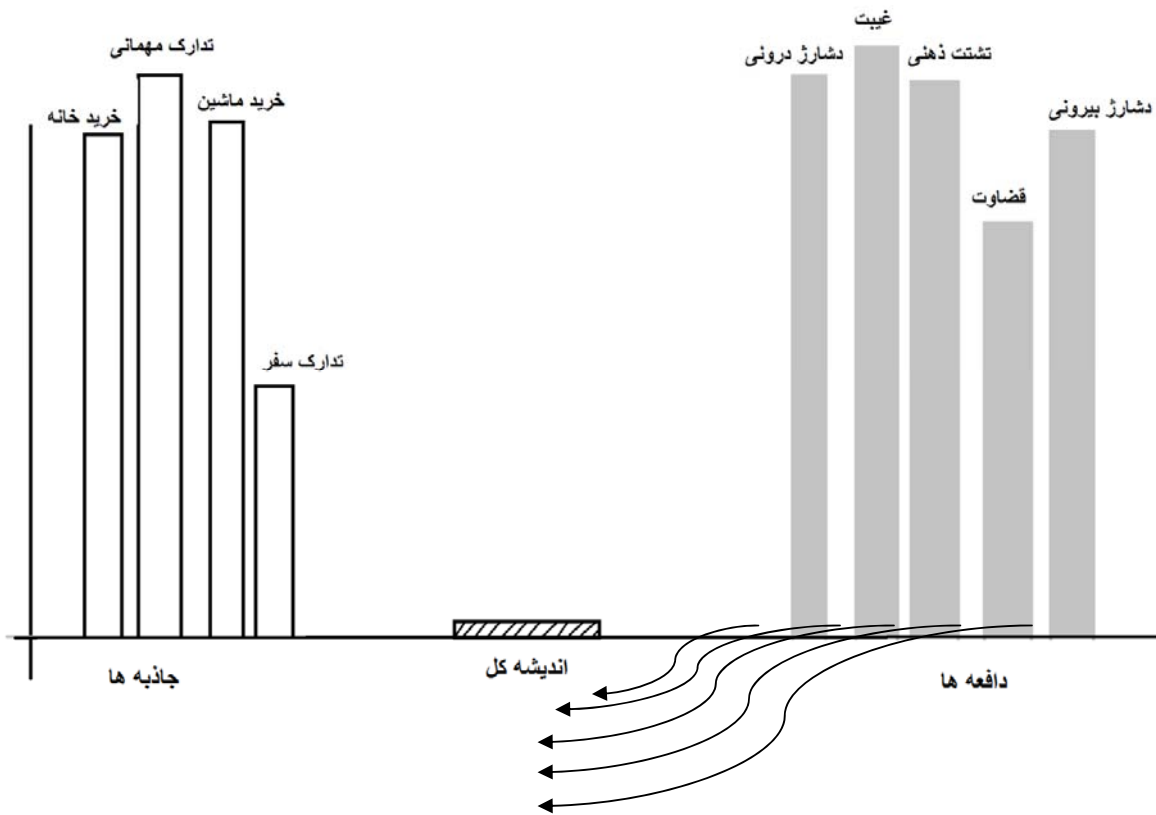
یکی از گله هایی که افراد در مسیر کمال از خودشان دارند این است که چرا دریافت آگاهی به راحتی صورت نمی گیرد. باید دید چقدر آن فرد انرژی ذهنی برای اندیشه کل گذاشته است تا انتظار دریافت آگاهی هم داشته باشد

اندیشه کل

هنگامی که انرژی ذهنی انسان اینطور برای جاذبه ها و دافعه های روزمره زندگی صرف می شود ، دیگر انرژی برای اندیشیدن به فلسفه ی خلقت (اندیشه کل) باقی نمی ماند .
نمودار جاذبه ها و دافعه ها و اندیشه کل:



در عرفان حلقه هیچ اعتقادی به ریاضت کشیدن و تارک دنیا شدن و قطع جاذبه ها وجود ندارد ، نیازی به قطع جاذبه ها نیست کافی ست دافعه ها حذف گردند و انرژی ذهنی که معطوف به آنها می گردید را صرف اندیشه کل نمود آنگاه اندیشه کل به میزان قابل توجهی افزایش می یابد و جاذبه ها نیز به اندازه ی قبل درخشش ندارند.
اگر انرژی ذهنی صرف شده برای دافعه ها حذف گردند و به اندیشه کل اضافه شوند، قطعاً خورشید اندیشه کل، ستاره های جاذبه ها را هم کم رنگ می کند . هرچند جاذبه ها نیاز به حذف ندارند



گر از اندیشه تو کل گذرد کل باشی

ور بلبل بی قرار بلبل باشی

تو جزئی و حق کل اگر روزی چند

اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

تا در طلب گوهر کانی کانی تا در هوس لقمه ی نانی نانی

این نکته رمز گر بدانی دانی هر چیز که در جستن آنی آنی

با سپاس

گروه آموزش مجازی دوره های عرفان حلقه